



وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨٣﴾ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿٨٤﴾ فَأْتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِ أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٨٩﴾

وقتی آنچه را که بر پیامبر نازل شده، بشنوند، می‌بینی که سیل اشک از چشمان‌شان سرازیر می‌شود؛ (اشکی) که ناشی از شناخت حق است. عرضه می‌کنند: «پروردگارا، ایمان آوردیم؛ پس (اگر سخنان راست است)، ما را همراه کسانی بنویس که (بر حقانیت پیامبرت) گواهی می‌دهند؛ ۸۳ چه شده که به خدا و آن حقیقتی که نزد ما آمده، ایمان نیاوریم؛ حال آن‌که امیدواریم پروردگاران ما را از افراد شایسته قرار دهد و در زمره‌ی ایشان وارد کند؟» ۸۴ خداوند (نیز) به پاس گفتارشان، به آنان بهشت‌هایی را که از زیر (درختان) آن، رودها جاری‌ست، پاداش می‌دهد؛ در حالی که همیشه در آن خواهند ماند. این است پاداش نیکوکاران. ۸۵ (ولی) کسانی که کفر ورزیدند و آیات و نشانه‌های ما را دروغ شمردند، آنان اهل دوزخ‌اند. ۸۶ ای مسلمانان، چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا

برایتان حلال کرده است، حرام نشمارید و (با این حرام کردن نابجا)، از حد نگذرید؛ که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد. ۸۷ و از آنچه خدا روزی‌تان کرده، در حالی که حلال و پاکیزه است، بخورید و خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید؛ همو که به او ایمان دارید. ۸۸ خداوند، شما را برای سوگندهای بیهوده و نسنجیده‌تان بازخواست نمی‌کند؛ ولی به سبب سوگندهایی که با جدیت یاد کرده‌اید، بازخواست می‌کند. (اگر سوگندتان را شکستید)، کفاره‌اش غذا دادن به ده بینواست، از (خوراکی مانند) متوسط غذایی که به خانواده‌ی خود می‌دهید، یا تهیه‌ی لباس آن (بینوا)ها یا آزاد کردن یک برده. اگر کسی (توان این موارد را در خود) نیافت، (کفاره‌اش) سه روز روزه است. این کفاره‌ی سوگندهای شماست هنگامی که سوگند می‌خورید (و آن را می‌شکنید). سوگندهایتان را حفظ کنید. این چنین خداوند آیاتش را برایتان توضیح می‌دهد. باشد که شکرگزاری کنید. ۸۹

۸۷. دین‌سازی

روزی رسول خدا ﷺ از قیامت و صحنه‌های محشر سخن می‌گفتند. مردم چنان منقلب شدند و گریستند که بعضی تصمیم گرفتند دیگر غذای خوب نخورند، آسایش را بر خود حرام کنند، روزه بگیرند، همسران خود را ترك کنند و شب‌ها کمتر بخوابند، و بر این تصمیم، سوگند خوردند. پیامبر ﷺ که مطلع شدند، مردم را در مسجد جمع کردند و فرمودند: «من غذا می‌خورم، شب‌ها می‌خوابم و همسرانم را رها نمی‌کنم. دین ما، آیین انزوا و رهبانیت نیست. رهبانیت اُمّت من، جهاد است. هر کس برخلاف روش من رفتار کند، مسلمان نیست.» (وسائل‌الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۱).

تحریم طیبات

این آیه‌ی شریف، در مقام مذمت رهبانیت و ترك لذایذ نفسانی چون زنان و مأكولات و ملبوسات و مشروبات و سایر لذایذ است. حدیث شریف می‌گوید: «لا رهبانیه فی الاسلام»؛ اما بعضی عرفا و صوفیه گوشت نمی‌خورند و لباس خشن می‌پوشند و شب تا صبح بیدارند و خواب نمی‌روند و با زن‌ها ترك معاشرت می‌کنند، و ... و خود را به زهد معرفی می‌کنند؛ در حالی که غرض آن‌ها، جلب قلوب و استفاده از این اعمال برای ریاست و نه برای زهد از دنیاست. آیه فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا». می‌دانیم که احکام شرعی، برای تمام بشر آمده، و تخصیص به ذکر مؤمنان در این آیه، برای این است که امتثال احکام، فرع ایمان است و نتیجه‌ای برای غیر مؤمن ندارد (اطیب‌البیان، ج ۴، ص ۴۵۳).

در حدیث آمده است: «خدا دوست دارد آنچه مجاز شمرده است، مورد توجه قرار گیرد همان گونه که دوست دارد به واجباتش عمل شود» (الصافی، ج ۴، ص ۱۶۶). این حدیث، دلالت قطعی می‌کند بر این که مبالغه‌ی برخی منتسبان به دین در تحریم طیبات، عملی شیطانیست که

سبب می‌شود: ۱- حکمی را به خدا نسبت دهند که در آن باب، چیزی از جانب او نازل نشده است؛ ۲- سبب رمیدن جماعتی از دین می‌شود؛ زیرا میان دین و فطرت خود که آنان را به برخورداری از نعمت‌های خداوند دعوت می‌کند، تناقض می‌بینند؛ در حالی که خداوند، این چیزهای پاکیزه و حلال را برای انسان آفریده است.

مسیحیت منحرف، سبب پدید آمدن توفانی برضد دین در اروپا شد؛ درست در هنگامی که پیشرفت علمی آغاز شده بود. مسیحیت منحرف، طلب علم را حرام کرده بود و این نهی را به دین نسبت می‌داد. جمعی از علمای دینی مسلمان نیز دانسته یا ندانسته این توفان غربی را یاری کردند تا در بلاد اسلامی نفوذ یافت. به همین علت است که قرآن، با اصرار تمام، با تحریم آنچه خدا حلال کرده، مبارزه کرده است؛ خواه این تحریم به گفتار باشد یا به کردار. برای همین فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرُّوا مِمَّا حَلَّ اللَّهُ لَكُمْ». البته استفاده از چیزهای حلال هم باید در حد حقوق واجب باشد. برای مثال، جسم انسانی حقوقی دارد که باید آن‌ها را رعایت کرد و در استفاده از طیبات یعنی چیزهای حلال و پاکیزه هم از حد تجاوز نکرد. زیاده‌روی در خوردن، نوعی تجاوز به حق جسم است و به‌هم‌زنده‌ی سلامت آن. همچنین مردم حقوقی دارند که ما هنگام استفاده از چیزهای حلال باید آن‌ها را رعایت کنیم. از این رو قرآن در سیاق حکم حلال بودن چیزها چنین تأکید می‌کند: «و از حد درمگذرید؛ که خدا تجاوزکنندگان را دوست ندارد.» (تفسیر هدایت، ج ۲، ص ۳۸۸).

تجاوز از حد

در معنای تجاوز نکردن، چند احتمال طرح شده است: ۱- یعنی از مرز چیزهایی که بر شما حلال شده، تجاوز نکنید، و در دایره‌ی آنچه بر شما حرام شده، وارد نشوید؛ ۲- حرام دانستن چیزهای پاکیزه، نوعی تجاوز است و از آن نهی شده است؛ ۳- مقصود این است که در خوردن چیزهای حلال و لذیذ اسراف نکنید (جوامع الجامع، ج ۲، ص ۱۲۰).



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ
 رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩١﴾ إِنَّمَا يُرِيدُ
 الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ
 وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿٩٢﴾
 وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا
 عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٩٣﴾ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
 ﴿٩٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَلْوَنَكُمْ اللَّهُ بُشَىٰ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ
 أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ
 بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا
 الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَن قَتَلَ مِنْكُمْ مَّتَعِمَّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ
 مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدِيًّا بَلِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةً
 طَعَامٍ مَّسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكُمْ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهُ عَفَا اللَّهُ
 عَمَّا سَلَفَ وَمَن عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٩٥﴾

ای مسلمانان، شراب و قمار و بت‌ها و تیره‌های قرعه (برای قمار)، فقط آلودگی و پلیدی‌ست؛ که از کار شیطان است. بنابراین، از (آلوده شدن به) آن دوری کنید، باشد که به خواسته (های دنیا و آخرت) خود دست یابید. ۹۰. شیطان می‌خواهد با شراب و قمار فقط میان شما دشمنی و تنفر بیندازد و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد. آیا دست برمی‌دارید؟ ۹۱ از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و (از نافرمانی) بترسید. اگر پشت کنید، بدانید که وظیفه‌ی پیامبر ما صرفاً رساندن (پیام) به‌طور کامل است. ۹۲ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، در آنچه (بیشتر، از شراب و سود قمار) خورده بودند، گناهی (نوشته‌شده) ندارند؛ به این شرط که خود را (از خشم خدا) حفظ کنند و (به دین الهی) ایمان آورند و کارهای شایسته انجام دهند. آنگاه خود را (از خشم خدا) حفظ کنند و (به تمام دستورهای دین) ایمان آورند، و باز

خود را از (خشم خدا) حفظ کنند و کارهای (دینی خود) را به نیکي به انجام رسانند. خداوند، نیکوکاران را دوست دارد. ۹۳ ای مسلمانان، بی‌گمان خدا شما را به چیزی (نه چندان سخت) می‌آزماید، و آن، شکاری‌ست که در دسترس شما و نیزه‌هایتان قرار دارد؛ تا در نتیجه، خداوند، کسانی را مشخص کند که از او - با این‌که پنهان است - می‌ترسند. هر کس پس از این (نهی)، از حد بگذرد، عذابی دردناک خواهد داشت. ۹۴ ای مسلمانان، در حال احرام، صید را نگشید. هر کس از شما به‌عمد آن را بگشود، کفاره‌ای از چهارپایان (بر عهده‌ی اوست که باید از نظر آفرینش)، شبیه آنچه کشته است، (باشد؛ و باید) دو نفر عادل از خودتان، به (شبیه بودن) آن حکم کنند، (و) برای قربانی شدن به حریم کعبه (یعنی مکه یا منی) برسد یا کفاره‌ای (دیگر) که غذا دادن بینوایان است، (در حد همان قربانی)؛ یا (اگر توان مالی نداشت)، به تعداد آن (بینوایان) روزه بگیرد تا سزای بدی کارش را بچشد. خداوند، گذشته را بخشید، و هر کس تکرار کند، خدا او را مجازات می‌کند. خداوند، شکست‌ناپذیر

و مجازات‌کننده‌ی (نافرمانان) است. ۹۵

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۹۰-۹۱. شراب خواری؛ عملی شیطانی

تمام احکام الهی، حکمت و علت دارند و به هیچ وجه گزافه نیستند. البته گاهی این علل، بیان شده و مشروح است (ر.ک: علل الشرایع) و گاهی مجمل و غیرظاهر. جایی که می‌توان خرد ورزید یا به نقل مراجعه کرد و حکمت این احکام را دریافت، عقلانیت لازم است، و زمانی که این حکمت، در نقل مأثور از معصومین علیهم‌السلام مشخص نیست، یا امکان تعقل برای دریافت علت احکام نیست، باید تعبد ورزید. بخشی از حکمت تحریم شراب، هم در آیات و روایات و هم به رأی عقل تبیین شده است.

حکمت حکم تحریم شراب

در بشر، عقل هست و اراده؛ در برابر شهوت و جهل. بر انسان واجب است که به قوت اراده، عقلش را بر شهواتش حاکم کند. ادیان آسمانی آمده‌اند تا قدرت اراده‌ی بشر و نیز قدرت عقلش را رشد دهند تا بتواند شهوات خود را مواظبت کند و زندگی‌اش را به سویی که عقل فرمان می‌دهد، سوق دهد. از این رو ادیان آسمانی هر چیزی را که به عقل یا اراده زیان برساند، حرام کرده‌اند؛ زیرا طبعاً موجب سيطرةی شهوات بر زندگی انسان می‌شوند. در رأس چیزهایی که ادیان الهی حرام کرده‌اند، شراب است؛ زیرا سبب نقصان عقل و ضعف اراده می‌شود و از این دو می‌کاهد (تفسیر هدایت، ج ۲، ص ۳۹۰). حضرت علی علیه‌السلام، علت تحریم می‌گساری را صیانت از سلامت عقل می‌داند (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲).

تحریم تدریجی شراب

اسلام با رعایت اصول روانی و اجتماعی عرب جاهلیت که هیچ حکمی را سنگین‌تر از تحریم شراب نمی‌دانست (المنار، ج ۷، ص ۵۱) و همین‌طور آماده کردن افکار و اذهان آن‌ها، بدین ترتیب به تحریم تدریجی شراب برای ریشه‌کنی این بلای اجتماعی اهتمام کرد: ۱. اشاره به زشتی می‌گساری؛ آنجا که شراب را در مقابل رزق حَسَن قرار داد و آن را يك نوشیدنی ناپاک و آلوده شمرد (نحل/۶۷)؛ ۲. چون فروش شراب، برای ایشان درآمد اقتصادی داشت، در مرحله دوم، ضمن اشاره به منافع اقتصادی مشروبات الکلی برای بعضی از جوامع همانند جامعه‌ی جاهلیت، اهمیت خطرات و زیان‌های بزرگ آن را که به مراتب از منافع اقتصادی آن بیشتر است، یادآور شد (بقره/۲۱۹)؛ ۳. در این مرحله، کمی قاطع‌تر، به مسلمانان با صراحت دستور داد که در حال مستی هرگز نماز نخوانند تا بدانند که با خدای خود چه می‌گویند (نساء/۴۳)؛ ۴. آشنایی مسلمانان با احکام اسلام و آمادگی

فکری آن‌ها برای ریشه‌کنی این مفسده‌ی بزرگ اجتماعی که در اعماق وجودشان نفوذ کرده بود، سبب شد که این دستور نهایی با صراحت کامل و بیان قاطع که حتی بهانه‌جویان نیز نتوانند از آن ایراد بگیرند، نازل شود که شراب، پلید و عمل شیطان است و باید مطلقاً از آن دوری کنید (مائده/۹۰).

آثار سوء شراب

۱- وقت را که بزرگ‌ترین سرمایه برای به دست آوردن سعادت و کمال انسان است، تلف می‌کند. ارزش این سرمایه را کسی متوجه می‌شود که هدف مهمی در زندگی داشته باشد؛ وگرنه ارزشی برای وقت و عمر خود قائل نخواهد بود.

۲- عقل و فکر انسان را می‌پوشاند و محدود می‌کند؛ طوری که انسان را از توجه به جهات خارجی و خیر و صلاح خود باز می‌دارد و توان اندیشه و تشخیص وظیفه را از او می‌گیرد.

۳- انسان را از علاقه‌مندی‌های سودمند و فکری‌های نتیجه‌بخش مادی و معنوی باز می‌دارد.

۴- به سبب برخوردهای مخالف و جریان‌های غیرطبیعی، به حواس و قوای انسان صدمه می‌زند و آن را تضعیف می‌کند. ۵- زمینه‌ی لازم برای توجهات و الطاف و رحمت‌های مخصوص الهی را تضعیف می‌کند و بلکه از بین می‌برد و انسان را از آن‌ها محروم می‌کند (تفسیر روشن، ج ۷، ص ۲۱۰).

۶- چون شراب عقل را زایل می‌کند و اراده را ناتوان، انسان، قدرت تسلط بر شهوات را از دست می‌دهد، و از آن پس، شهوات بر او تسلط می‌یابند و او را به هر جا که می‌خواهند، می‌کشند. از این رو رعایت احترام و حقوق دیگران را نمی‌کند. در نتیجه، جامعه به صورت سلسله‌ای از ظالم و مظلوم درمی‌آید و دشمنی‌ها به کینه‌کشی‌ها بدل می‌شود.

حرمت شراب در همه‌ی شرایع

باید توجه داشت که حرمت و حلیت، تابع مفاسد و مصالح است. بنابراین چون شراب خواری مفاسد بسیاری دارد، حرمتش قطعی است؛ لکن شریعت اسلام، در مقام ابلاغ حکم حرمت شراب، رعایت اوضاع اجتماعی را نیز کرده است. امام باقر علیه‌السلام فرموده است: خدای متعال، هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر این‌که در علمش گذشته بود که وقتی دین او کامل شود، این کمال دین، مستلزم تحریم شراب خواهد بود، و شراب همیشه حرام بوده است. چیزی که هست، این‌که تحریم هر پیغمبری، در ابتدای بعثت و آخر آن متفاوت بوده: اول، ملایم بوده، و سپس با جزم و قطع؛ چون اگر از همان ابتدا آن را تحریم می‌کردند و شدت عمل به خرج می‌دادند، مردم زیر بار نمی‌رفتند و رشته را به کلی پاره می‌کردند (کافی، ج ۶، ص ۳۹۵).

ح ۳. /



شکار کردن از دریا و غذاهای دریایی، بر شما حلال شده است؛ که وسیله‌ی بهره‌مندی برای شما (که مُحَرِّم هستید) و (دیگر) مسافران است، و تا زمانی که در حال احرام هستید، شکار کردن از خشکی، بر شما حرام شده است. خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید؛ همو که (در قیامت) جمع و فقط به پیشگاه او روان خواهید شد. ۹۶ خداوند، کعبه - آن خانه‌ی باحرمت - و ماه‌(های) حرام و قربانی‌های بی‌نشان و نشان‌دار را وسیله‌ی به پا داشتن (مصلح دنیا و آخرت) مردم قرار داد. (توضیح) این (مطلب)، بدین سبب است که بدانید خداوند از آنچه در آسمان‌ها و زمین قرار دارد، آگاه است، و خدا هر چیزی را به خوبی می‌داند. ۹۷ بدانید که خدا به سختی مجازات می‌کند، و (در عین حال)، خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ۹۸ پیامبر، وظیفه‌ای جز رساندن (پیام خدا) ندارد. خداوند، آنچه را آشکار می‌کنید و

لَعَلَّكُمْ

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿١٦﴾ ﴿١٧﴾ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهُدَى وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾ ﴿١٨﴾ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿١٩﴾ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٢٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَسْيَاءِ إِنْ تُبْدَلْكُمْ سُؤُوكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَلْكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢١﴾ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿٢٢﴾ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٣﴾

آنچه رامی‌پوشانید، می‌داند. ۹۹ بگو: پلید و پاک، یکسان نیستند؛ هرچند فراوانی پلید(ی‌ها)، تو را به شگفت آورد. (بنابراین باید از دستورهای خدا که بر پاکی و قداست بنا شده، اطاعت کنید؛ نه از روش بسیاری از مردم که ناپاک‌اند). پس ای خردمندان، خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید؛ باشد که به خواسته‌(های دنیا و آخرت) خود دست یابید. ۱۰۰ ای مسلمانان، از مطالبی (که ما قصد بیان آن‌ها را نداریم)، سؤال نکنید؛ که اگر بر شما آشکار شود، (بر تکلیف شما می‌افزاید، و در نتیجه)، ناراحت‌تان می‌کند، و اگر هنگام نزول قرآن، در باره‌ی آن‌ها سؤال کنید، برایتان روشن می‌شود. خدا از (بیان) آن‌ها صرف نظر کرد. خداوند بسیار آمرزنده و بردبار است. ۱۰۱ به راستی افرادی پیش از شما، این (چنین سؤالاتی) را پرسیدند، و پس از آن (که حقیقت روشن شد)، مُنکرش شدند. ۱۰۲ خدا هیچ (حکمی در باره‌ی) بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار نداده است؛ ولی کافران به خدا دروغ می‌بندند و بیشترشان عقل خود را به کار نمی‌گیرند. ۱۰۳

۱۰۱-۱۰۲. از چه چیز نباید پرسید؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مردم در باره ی حج سخن می گفتند. کسی پرسید: آیا حج، همه ساله واجب است یا در تمام عمر تنها یک بار؟ پیامبر پاسخ ندادند. او چند بار پرسید. رسول خدا فرمودند: «این همه اصرار برای چیست؟ اگر بگویم هر سال، کار بر شما سخت می شود.» (مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۱۳)؛ «تا موضوعی را طرح نکرده ام، شما هم نپرسید. یکی از عوامل هلاکت امت های گذشته، سؤال های نابجای آنان بود.» (بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۱). گرچه به حکم آیه ی شریف «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل/۴۲)، آنچه را که نمی دانیم، باید از اهلش بپرسیم، جواب برخی سؤال ها اگر روشن شود، به زیان فرد یا جامعه است؛ مثل سؤال از حکمی که زمان عمل به آن فرا نرسیده است.

اسلام چرا پرسش از برخی مسائل را نهی کرده است؟

شک نیست که سؤال کردن، کلید فهم حقایق است، و برای همین، کسانی که کمتر می پرسند، کمتر می دانند، و در آیات و روایات اسلامی نیز به مسلمانان دستور اکید داده شده است که هر چه را که نمی دانند، بپرسند؛ ولی چون هر قانونی معمولاً استثنایی دارد، این اصل اساسی تعلیم و تربیت نیز استثنا دارد، و آن، این که گاهی پنهان بودن پاره ای از مسائل، برای حفظ نظام اجتماع و تأمین مصالح افراد بهتر است. در این گونه موارد، جست و جوها و پرسش های پی در پی برای پرده برداشتن از روی واقعیت، نه تنها فضیلتی نیست، بلکه مذموم و ناپسند نیز هست. برای مثال، بیشتر پزشکان صلاح می دانند که بیماری های سخت و وحشتناک را از شخص بیمار مکتوم نگاه دارند و گاهی تنها اطرافیان را در جریان می گذارند؛ با این قید که از بیمار پنهان کنند؛ زیرا تجربه نشان داده که بیشتر مردم اگر از عمق بیماری خود آگاه شوند، گرفتار وحشتی می شوند که اگر کشنده نباشد، دست کم بهبود آنان را به

تأخیر می اندازد. در این گونه موارد، بیمار هرگز نباید نزد طبیب دل سوز خود سؤال و اصرار کند؛ زیرا اصرارهای مکرر گاهی چنان میدان را بر طبیب تنگ می کند که برای آسودگی خود و رسیدگی به سایر بیماران، چاره ای جز این نمی بیند که حقیقت را برای این بیمار لجاج آشکار کند؛ اگرچه او از این رهگذر زیان هایی ببیند. همچنین مردم در همکاری های خود به خوش بینی نیاز دارند، و برای حفظ این سرمایه ی بزرگ، صلاح این است که از تمام جزئیات حال یکدیگر باخبر نباشند؛ زیرا هر کسی ضعفی دارد، و فاش شدن تمام ضعف ها، همکاری افراد با یکدیگر را با اشکال مواجه می کند. برای مثال ممکن است فرد متشخص و مؤثری، در خانواده ای عادی متولد شده باشد و فاش شدن سابقه ی او، آثار وجودی او را در جامعه متزلزل کند. در این گونه موارد، افراد نباید اصرار و جست و جو و سؤال کنند (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۹۷-۹۸).

چند روایت برای روشنی بحث

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «خداوند بر شما واجباتی را واجب کرده؛ پس آن ها را ضایع نکنید. و برای شما حدودی را تعیین کرده؛ پس، از آن ها تجاوز نکنید. و شما را از چیزهایی نهی کرده؛ پس حرمت آن ها را پاس بدارید. و در باره ی چیزهایی هم سکوت کرده؛ ولی نه به علت فراموشی؛ پس خود را به زحمت نیندازید (نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۵).

امام رضا علیه السلام فرموده است: «آیا شما از کثرت پرسش کردن منع نشده اید؟؛ ولی شما از آن اجتناب نمی کنید. بپرهیزید از آن؛ زیرا کسانی که پیش از شما بودند، به سبب کثرت سؤالشان هلاک شدند. خدا فرموده است: ای مؤمنان، از چیزهایی نپرسید که اگر بر شما آشکار شود، شما را ناراحت می کند.» (تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۴۶). امام باقر علیه السلام نیز فرموده است: «پیامبر خدا از قیل و قال و تباه کردن مال و کثرت سؤال نهی کرده است.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۰). د/



وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا
حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٠٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ
لَا يَصُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا
فِي نَبِيِّكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَادَةُ
بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُو
عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ ءَاخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ
فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ الْمَوْتِ تُحِبُّونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ
فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ رَتَبْتُمْ لَأَنْشُرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ
وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْأَثِمِينَ ﴿١٠٦﴾ فَإِنْ عُرِيَ عَلَىٰ
أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّ إِثْمًا فَمَا خِرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ
اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ
شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدِينَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٧﴾ ذَلِكَ آدَاتِي
أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُونَ أَنْ تُرَدَّ أَيْمَنُ بَعْدَ
أَيْمَنِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٠٨﴾

هنگامی که به آنان گفته شود «نزد آنچه خدا نازل کرده و نزد پیامبر بیایید»، می‌گویند: «آنچه اجداد و نیاکانمان را بر آن (معتقد) یافتیم، برایمان کافیست.» آیا اگر اجداد و نیاکان‌شان هیچ چیز (از حقیقت) نمی‌دانستند و هدایت نیافته بودند، (باز هم برایشان کافیست)؟ ۱۰۴ ای مسلمانان، مراقب خود باشید. اگر هدایت شوید، کسی که گمراه شده، به شما زبانی نخواهد رساند. بازگشت همی شما، به پیشگاه خداست و او شما را از کارهایتان آگاه می‌کند. ۱۰۵ ای مسلمانان، هنگامی که (نشانه‌های) مرگ یکی از شما فرا رسد، (باید) در هنگام وصیت، گواهان بین شما، دو نفر عادل از خودتان باشند؛ یا اگر در زمین مسافرت کردید و پیشامد مرگ فرا رسید (و به هم‌کیشان خود دسترسی نداشتید)، دو نفر از غیر خودتان (از اهل کتاب را گواه بگیرید). اگر (هنگام گواهی دادن، به صداقت آن دو) شک دارید، پس

از نماز نگاه‌شان دارید، و آن دو به خدا سوگند خورند که ما این گواهی را به هیچ قیمتی نمی‌فروشیم؛ اگرچه (پای) خویشاوند (در میان) باشد، و (با شهادت دروغ)، گواهی الهی را کتمان نمی‌کنیم؛ که در غیر این صورت حتماً از گناه‌کاران خواهیم بود. ۱۰۶ پس اگر معلوم شد آن دو (در گواهی خود) مرتکب گناه شده‌اند، از میان کسانی که آن دو بر آنان ستم کرده‌اند، دو شخص دیگر، به جای آن‌ها قرار می‌گیرند و به خدا سوگند می‌خورند که گواهی ما (در مورد وصیت میت)، درست‌تر از گواهی آن دو است و ما (از حق) تجاوز نکرده‌ایم؛ که در غیر این صورت حتماً از ستم‌کاران خواهیم بود. ۱۰۷ این (شیوه)، مناسب‌تر است برای این‌که (گواهان) گواهی (خود) را به‌درستی ادا کنند. همچنین بترسند از این‌که سوگندهایی پس از سوگندهایشان به میان آید (و حقیقت برای وارثان روشن شود). خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید و (دستورهایش را) بشنوید (و اطاعت کنید). خداوند، مردم نافرمان را هدایت نمی‌کند. ۱۰۸

۱۰۵. مراقبت از خود

آیه‌ی شریف به مؤمنان امر می‌کند که از نفس خود مواظبت کنند، و مراقب راه هدایت خود باشند، و از ضلالت گروهی از مردم که گمراه شده‌اند، نهراسند، و بدانند که خدای متعال، حاکم بر جمیع مردم است و در مورد هر کسی بر حسب عملش حکم می‌کند. لفظ «علیکم» در اینجا، اسم فعل است و در فارسی، «بر شما باد» معنا می‌دهد؛ و کلمه‌ی «انفسکم»، مفعول آن است. کسی که همواره مراقب است و از وسط جاده حرکت می‌کند، به نقطه‌ای که جاده به آن منتهی می‌شود، می‌رسد، و آن نقطه، همان غایت مطلوبیست که غرض هر انسان سالکی، رسیدن به آن است. چنین کسی را هدایت‌شده می‌گویند. بر عکس، اگر در این باره سهل‌انگاری کند و از وسط جاده به این طرف و آن طرف متمایل شود، به تدریج گمراه می‌شود و نتیجه‌ی مطلوب را از دست می‌دهد. چنین کسی را گمراه می‌گویند (المیزان، ج ۶، ص ۲۳۹).

رفع یک شبهه

بعضی پنداشته‌اند که میان این آیه‌ی شریف و دستور امر به معروف و نهی از منکر که از دستوره‌ای قاطع و مسلّم اسلامیست، نوعی تضاد وجود دارد؛ زیرا این آیه می‌گوید که شما مراقب حال خویشتان باشید، و انحراف دیگران، اثری در وضع شما نمی‌گذارد (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۱۰۹). بعضی، این آیه را دستاویز قرار می‌دهند و می‌گویند که هر کس، تنها موظف به حفظ خود است و مسئول گناه دیگران و امر و نهی آنان نیست. با وجود آیات و روایات متعدّد که همه از وجوب امر به معروف و نهی از منکر سخن می‌گویند، باید گفت که مراد این آیه‌ی شریف، رها کردن این دو وظیفه نیست؛ بلکه مراد این است که اگر امر و نهی صورت گرفت، ولی اثر نکرد، شما دیگر وظیفه‌ای جز حفظ خود ندارید (تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۷۹).

از روایات چنین بر می‌آید که این نوع سوءتفاهم و اشتباه، حتی در عصر نزول آیه برای بعضی از افراد کم‌اطلاع وجود داشته است. جبیر بن نفیل می‌گوید که در حلقه‌ی جمعی از یاران پیامبر ﷺ نشسته و از همه کم‌سن‌تر بودم. آنان از امر به معروف و نهی از منکر سخن می‌گفتند. من به میان سخنانشان پریدم و گفتم: مگر خداوند در قرآن نمی‌گوید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ (بنابراین، امر به معروف و نهی از منکر چه لزومی دارد؟ ناگاه همگی

یک‌زبان مرا سرزنش و به من اعتراض کردند و گفتند: آیه‌ای از قرآن را جدا می‌کنی؛ بدون این‌که معنای آن را بدانی؟! من از گفتار خود سخت پشیمان شدم، و آن‌ها به مباحثه‌ی خود ادامه دادند. هنگامی که می‌خواستند برخیزند و مجلس را ترک گویند، رو به من کردند و گفتند: تو جوان کم‌سن‌وسالی هستی و آیه‌ای از قرآن را بدون این‌که معنی آن را بدانی، از بقیه جدا کرده‌ای؛ ولی شاید به چنین زمانی که می‌گوییم، برسی که ببینی بخل، مردم را فرا گرفته و بر آن‌ها حکومت می‌کند؛ هوی و هوس، پیشوای مردم است؛ و هر کس، تنها رأی خود را می‌پسندد. در چنان زمانی مراقب خویش باش؛ گمراهی دیگران به تو زیانی نمی‌رساند (یعنی آیه، مربوط به چنان زمانیست).

بعضی از راحت‌طلبان عصر ما نیز هنگامی که سخن از دو فریضه‌ی بزرگ الهی امر به معروف و نهی از منکر به میان می‌آید، برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت، به این آیه می‌چسبند و معنی آن را تحریف می‌کنند؛ در حالی که با کمی دقت می‌توان دریافت که تضادی در میان این دو دستور نیست؛ زیرا: ۱. آیه‌ی شریف می‌گوید که حساب هر کس جداست، و گمراهی دیگران، مانند نیاکان و غیر آنان، لطمه‌ای به هدایت افراد هدایت‌یافته نمی‌زند؛ حتی اگر برادر یا پدر یا فرزند باشند. بنابراین، شما از آن‌ها پیروی نکنید و خود را نجات دهید؛ ۲. این آیه به موقعی اشاره می‌کند که امر به معروف و نهی از منکر کارگر نمی‌شود؛ یا زمینه‌ی تأثیر آن فراهم نیست. گاهی بعضی افراد در چنین موقعی ناراحت می‌شوند و می‌پرسند که در این حال، تکلیف ما چیست. قرآن به آنان پاسخ می‌دهد که برای شما هیچ جای نگرانی وجود ندارد؛ زیرا به وظیفه‌ی خود عمل کرده‌اید، و آن‌ها نپذیرفته‌اند، یا زمینه‌ی پذیرشی در آن‌ها وجود نداشته، و بنابراین، زیانی از این ناحیه به شما نخواهد رسید. از پیامبر ﷺ درباره‌ی این آیه سؤال کردند. فرمودند: «یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر کنید؛ ولی وقتی دیدی مردم دینی را برگزیدند و از دعوت باطلی اطاعت کردند و پیروی هوای نفس شدند و هر کس به رأی خود خرسند شد، وظیفه‌ی تو این است که کاملاً مواظب نفس خود باشی و مردم را به حال خودشان بگذاری تا هر چه می‌خواهند، بکنند.» (نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۸۴)؛ علاوه بر آن‌که حفظ جامعه از گناه به وسیله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، یکی از مصادیق «حفظ خویشتن» نیز هست (تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۷۹). روایات دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که همگی همین حقیقت را بیان می‌کنند. /



﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ ١٠٩ ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يُعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ ١١٠ ﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ ١١١ ﴿إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يُعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ أَتَقْوُونَ اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ١١٢ ﴿قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيَّهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ ١١٣ ﴿

روزی (را یاد کن) که خداوند، پیامبران را جمع کرده، می‌فرماید: «چه پاسخی به (دعوت) شما داده شد؟» عرض کردند: «ما (در برابر دانش تو)، هیچ دانشی نداریم؛ زیرا این تویی که امور پنهان را به خوبی می‌دانی.» ۱۰۹ زمانی (را یاد کن) که خداوند فرمود: «ای عیسی پسر مریم، نعمت مرا (که) بر تو و مادرت (ارزانی کردم) به یاد آور؛ آنگاه که تو را با جبرئیل نیرومند کردم. (معجزه آسا) با مردم در گهواره و میان سالی سخن‌های پرمغز و شیوا) می‌گفتی. و زمانی (را یاد کن) که کتاب (آسمانی) و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم. و زمانی (را یاد کن) که با اجازه‌ی من، از گل، (چیزی) شبیه پرنده می‌ساختی و در آن می‌دمیدی؛ پس با اجازه‌ی من، پرنده‌ای (واقعی) می‌شد. و کور مادرزاد و شخص مبتلا به بیماری پیسی را با اجازه‌ی من شفا می‌دادی. و زمانی (را یاد کن) که با اجازه‌ی من، (برخی از)

مردگان را (از قبر، زنده) بیرون می‌آوردی. و زمانی (را یاد کن) که (شر) بنی‌اسرائیل را (که توطئه‌ی کشتنات را ریخته بودند)، از تو برداشتم؛ آنگاه که برایشان معجزه‌ها آوردی. آنگاه، کسانی از ایشان که کافر بودند، گفتند: این‌ها) فقط جادویی آشکار است.» ۱۱۰ زمانی (را یاد کن) که به حواریون الهام کردم که به من و پیامبرم ایمان آورید. عرض کردند: «ایمان آوردیم، و شاهد باش که ما تسلیم (تو) هستیم.» ۱۱۱ زمانی (را یاد کن) که حواریون گفتند: «ای عیسی پسر مریم، آیا پروردگارت می‌تواند (و مصلحت می‌داند) که سفره‌ای پر از غذا از آسمان بر ما فرو فرستد؟» گفت: «اگر ایمان دارید، خود را از (خشم) خدا در امان نگه دارید؛ (که پس از دیدن این‌همه معجزه، درخواستی بزرگ کرده‌اید).» ۱۱۲ گفتند: «(درخواست‌مان از سر هوسرانی و بیهوده‌گویی نیست؛ بلکه) می‌خواهیم از آن بخوریم و دل‌هایمان آرام شود و (به یقین) بدانیم که به ما راست گفته‌ای و از کسانی باشیم که بر (وقوع) آن گواهی می‌دهند.» ۱۱۳

۱۱۲ و ۱۱۳. توسل در امور غیرمادی

در بحث آیه‌ی ۳۵ این سوره بیان شد که ساختار عالم در امور تکوینی و تشریحی، بر نظام وسایل و وسایط نهاده شده است. در نظام تکوین (خلقت)، روال زندگی چنین است که باید برای سیر شدن، غذا خورد و برای سیراب شدن، آب نوشید. در نظام تشریح نیز اعمال و مناسک عبادی گوناگون و از جمله توسل به اولیای الهی، اسباب و وسایل تقرب بندگان به خداست. تقرب الهی، یعنی کسب رضایت و قرب معنوی به خداوند. ذیل آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی نساء ملاحظه شد که درخواست استغفار از رسول خدا ﷺ، توصیه، و استغفار حضرت برای شخص، موجب جلب رحمت ویژه‌ی خداوند به او معرفی شده است. این نوع توسل، در آیه‌ی ۹۷ سوره‌ی یوسف نیز در قالب درخواست استغفار پسران حضرت یعقوب علیهما السلام از پدر و قبول ایشان تأیید شده است. آموزش - یعنی آنچه هدف توسل در این دو آیه بوده - موضوعی معنوی است. سؤالی که پس از این به نظر می‌رسد، این است که آیا توسل در امور مادی - یعنی واسطه قرار دادن اولیای الهی برای برآورده شدن حاجات مادی - روا یا نارواست. این نیز از زمره‌ی شبهاتی است که مخالفان توسل طرح می‌کنند.

حاجت خواهی یا توسل؟

آیات یاد شده، درخواست حواریون از حضرت عیسی علیهما السلام برای نزول مائده‌ی آسمانی و محقق شدن آن را گزارش می‌کند. آنان، انگیزه‌ی درخواست خود را این‌طور اعلام کردند: «... می‌خواهیم از آن بخوریم و دل‌های ما مطمئن شود و بدانیم که به ما راست گفته‌ای.» این خواسته، هرچند جنبه‌ی معنوی دارد، خالی از بُعد مادی هم نیست؛ زیرا سخن از «غذایی برای خوردن» در میان است. شبیه این، در آیه‌ی ۱۶۰ سوره‌ی اعراف آمده است: «... و به موسی هنگامی که قومش از او درخواست آب کردند، وحی کردیم: عصایت را بر سنگ بزن. در نتیجه، دوازده چشمه از آن جوشید...» بنی‌اسرائیل، طبق این آیه، خواسته‌ای مادی از پیامبر خود داشته‌اند تا از طریق غیرعادی برآورده شود. این آیات، دلیلی برای «توسل به ولی خدا برای حاجتی مادی» در برابر منکران توسل است.

البته از زاویه‌ی دیگری نیز می‌توان بدین موضوع توجه کرد. اهمیت توسل، از نظر جنبه‌ی اعتقادی آن است؛ در حالی که حاجت‌خواهی از اولیا، متفاوت است و الزاماً جنبه‌ی دینی آن ملحوظ نیست. حاجت‌خواستن از کسی که به هر دلیلی توان برآوردن آن را دارد، مادامی که به این عمل وجهه‌ی شرعی (مانند

استحباب) ندهیم، اساساً موضوعی دینی و محتاج دلیل شرعی نیست. به تعبیر دیگر، وقتی مثلاً به زیارت می‌روم، چون ادعای استحباب شرعی برای این کار دارم، باید دلیل شرعی اقامه کنم؛ اما اگر از امام علیا، شفای بیماری خود را بخواهم و به هر دلیل، مانند تجربه‌ی شخصی یا اعتماد به تجارب دیگران، اطمینان داشته باشم که ایشان توان برآوردن آن را دارد، اقامه‌ی دلیل لازم نیست. افراد برای شفای بیماران، به پزشکان متعارف، طبیبان گیاهی، انرژی‌درمانگران، هیپنوتیزمگران و ... یا حتی مرتاضها و امثال آنان مراجعه می‌کنند. برخی از این طرق ممکن است غیرعادی و گاه حتی عجیب محسوب شود؛ ولی نمی‌توان به این علت، آن‌ها را انکار کرد. مادامی که توصیه‌های این درمانگران حاوی امر حرامی نباشد، مراجعات، مورد اشکال شرع نیست.

اکنون اگر کسی فرضاً در حاجت‌خواهی خود، با اعتماد بیجا و غلط، مددجویی خیالی و بی‌نتیجه‌ای کند، خطاکار است. این، مانند مراجعه‌ی بیمار به یک آرشیتکت برای مداواست. چنین شخصی اشتباه کرده است؛ نه دچار شرک شده، نه فسق و نه بدعت. همچنین اگر کسی از شخص یا وسیله‌ای که توان مدرسانی ندارد، مدد بخواهد، نمی‌توان به او گفت که چون از غیر خدا مدد خواسته‌ای، مشرک شده‌ای یا خلاف قرآن عمل کرده‌ای. لازم هم نیست به شخصی که توانی را دارد، بگوئیم از خدا بخواه حاجت مرا برآورد؛ بلکه می‌توانیم مستقیماً از خود او بخواهیم. بنی‌اسرائیل نیز در طلب آب از پیامبرشان چنین کردند؛ هرچند روشن است که مؤمن در هر نوع حاجت‌خواهی، مادی و غیرمادی یا عادی و غیرعادی، اثربخشی اسباب در برآورده شدن خواسته‌ها را موکول به اذن پروردگار می‌داند. از این روست که حاجت‌خواهی با این اعتقاد، هیچ‌گونه شائبه‌ی تعارضی با مراتب توحید ندارد؛ بلکه بالاتر این‌که توسل مجاز به اسباب قرار داده‌شده از سوی خدای متعال برای امور گوناگون، به نوعی تسلیم شدن در برابر حکمت بالغه‌ی الهی است. این نیز در جای خود ثابت شده است که اهل بیت عصمت و جلال، بهترین وسیله در درگاه الهی و قوی‌ترین سبب برای دست‌یابی به حاجات مادی و معنوی‌اند. در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم: «خدا و شما را شاهد می‌گیرم که من ... به وسیله‌ی شما به خداوند تقرب می‌جویم و در همه‌ی خواسته‌ها و نیازها و مقاصدم، در هر حال و هر کارم، شما را پیش می‌اندازم.» (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۴). توجه کنید که موضوع «حیات برزخی» و این‌که مرگ اولیای خدا، مانع ارتباط ما با آنان نیست، موضوع مستقلی است و نباید با بحث پیش‌خط شود. (ن.ک: ص ۸۸). / م



قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ
تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ
خَيْرُ الرَّاغِبِينَ ﴿۱۱۴﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ
مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَأَلْعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿۱۱۵﴾
وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يُعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتُ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَّ
الْهَيْبِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ
مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي
وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ
إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ
شَهِيدًا مَادُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ
وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن
تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۱۸﴾ قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ
الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۱۹﴾
لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۲۰﴾

عیسی پسر مریم عرض کرد: «خداوندا، ای پروردگار ما، بر ما سفره‌ای پر از غذا از آسمان فرو فرست که برای (همه‌ی) ما عیدی شود؛ (عیدی) برای اولین (گروه از پیروان) ما و برای آخرین (گروه از پیروان) ما، و (نیز) نشانه‌ای از سوی تو باشد، و به ما روزی ده. تو بهترین روزی دهنده‌ای.»
۱۱۴ خداوند فرمود: «من آن را بر شما فرو می‌فرستم؛ پس (چون درخواست شما منحصر به فرد است)، اگر بعداً کسی از شما (آن را) انکار کند، من او را چنان عذابی می‌کنم که احدی از جهانیان را بدان صورت عذاب نخواهم کرد.» ۱۱۵ زمانی (را یاد کن) که خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی که غیر از «الله» من و مادرم را (نیز) دو معبود قرار دهی؟ عرض کرد: «تو را (از داشتن شریک) بسیار منزّه می‌دانم. من اختیار گفتن سخنی را که حقم نیست، ندارم. اگر آن را گفته بودم، قطعاً از آن با خبر می‌شدی؛ (زیرا) تو از آنچه در

وجودم می‌گذرد، باخبری، و من از آنچه در ذات توست، بی‌خبرم؛ زیرا این فقط تو هستی که از نهان‌های (آفرینش) کاملاً آگاهی؛ ۱۱۶ من فقط چیزی را به آنان گفتم که به من دستور دادی (، و آن این بود) که الله را که مالک و صاحب اختیار من و مالک شماست، بپرستید. تا زمانی که در میان‌شان بودم، بر (کارهای) آنان گواه بودم، و هنگامی که مرا (از میان‌شان) گرفتی، مراقب‌شان بودی؛ در حالی که تو خود بر همه چیز گواهی. ۱۱۷ (اگر برای شرک ورزیدن) عذاب‌شان کنی، (حکم با توست؛ زیرا) آنان، بندگان تو هستند، و اگر آنان را بیمارزی (کسی حق اعتراض ندارد؛ چراکه) این تو هستی که شکست‌ناپذیر و حکیمی.» ۱۱۸ (آنگاه) خداوند می‌فرماید: «این روزی است که راستگویی راستگویان به آنان سود می‌بخشد.» آنان، بهشت‌هایی دارند که از زیر (درختان) آن، رودهایی جاری‌ست؛ در حالی که همیشه در آن خواهند ماند. خدا از آنان راضی است، و آنان (نیز) از او راضی‌اند. این، نجات و پیروزی بزرگ است. ۱۱۹ فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین، و آنچه در آن‌هاست، فقط برای خداست.

۱۱۶ و ۱۱۷. پیامبران: شاهدان امت‌ها در محضر الهی - دفع یک شبهه

در آیه ۴۱ سوره نساء، در توصیف قیامت می‌خوانیم: «... روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمال‌شان) می‌آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد». بر اساس برخی روایات، گواه هر امتی، پیامبر آنان است (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۲). گواهی رسول خدا ﷺ و اهل‌بیت ﷺ بر اعمال انسان‌ها نیز از مسلمات روایی است. در زیارت جامعه‌ی کبیره، خطاب به آنان می‌خوانیم: «انتم ... شهداء دارالفناء»: «شما گواهان سرای زوال‌پذیر (دنیا) هستید.» (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳). در کافی، بابی به نام «اغمه ﷺ، شاهدان خدای عزوجل بر آفریدگانش هستند» وجود دارد. (ج ۱، ص ۱۹۰)

در آیه ۱۰۹ این سوره، سؤال خداوند از انبیا در قیامت گزارش شده است: «(در برابر دعوتان) چه پاسخی به شما داده شد؟» و جواب آنان: «ما علمی نداریم. تو خود از همه‌ی اسرار نهان آگاه‌ای.» این پاسخ، دستاویز برخی برای انکار علم غیب انبیاء ﷺ به احوال امت‌هایشان شده است. برای تصحیح این برداشت غلط باید گفت:

۱- در پاسخ نقل‌شده از انبیاء ﷺ (لاعلم لنا)، «لا»ی نفی جنس، هرگونه علمی را نفی می‌کند. از طرفی، قطعی‌ست که همه‌ی آنان در باره‌ی موضوع سؤال (واکنش امت‌ها به آنان)، بدون هر اطلاعی نیستند؛ زیرا الف - بخشی از پاسخ، مربوط به واکنش‌های دوران حیات آنان است که بی‌گمان از آن اطلاع دارند؛ ب - برخی از امت‌ها، در دوره‌ی رسالت پیامبرشان، به عذاب الهی دچار و کلاً نابود شده‌اند. پس آنان پاسخ سؤال خداوند را کاملاً می‌دانند.

۲- بنابراین، در آیه قطعاً مجازی هست؛ مانند پاسخ از روی ادب‌ورزی. در المیزان آمده است: «این جواب، نوعی خضوع از جانب آنان در برابر عظمت و کبریایی پروردگار و اعتراف به احتیاج ذاتی ... و رعایت آداب حضور است، و البته جوابی نهایی نیست که بعد از آن جواب دیگری نباشد؛ زیرا خدای سبحان، آنان را شاهد بر امتشان قرار داده [اشاره به آیه ۴۱ نساء و ۶۹ زمر]؛ یعنی آنان در روز قیامت، در باره‌ی امت‌های خود، شهادتی متناسب آن روز می‌دهند...» (المیزان، ج ۶، ص ۲۰۱).

از مهم‌ترین شروطی که عبارت اخیر بدان اشاره می‌کند، این است که شهادت قیامت باید کاملاً مبتنی بر علم دقیق باشد. این، نشانه‌ی علم غیب نافذ پیامبران است.

سؤال و جواب خداوند متعال با حضرت عیسیٰ ﷺ

طبق آیات ۱۱۶ و ۱۱۷، خدای متعال، در قیامت، از حضرت عیسیٰ ﷺ می‌پرسد: «آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را دو معبود غیر از خدا (از غیر جانب خدا) اختیار کنید؟» سپس

پاسخ وی، به تفصیل ذکر شده است؛ تا آن‌جا که عرض می‌کند به آنان بندگی پروردگار (و نه شرک) را بیان کردم و «تا زمانی که در میان آنان بودم، مراقب و گواهشان بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی، تو خود مراقب آن‌ها بودی، و تو بر هر چیز، گواه‌ای...». عبارت اخیر، موضوع شبهه‌ای - مخالف آیه - قرار گرفته تا علم غیب آن حضرت به امت خود پس از جدایی از آنان را نفی و آیه را چنین تفسیر کند که در زمان حضورم میان مردم، از وضعیت اعتقادی آنان باخبر بودم و بعد از آن دیگر نه. این ادعا، به این دلایل باطل است:

۱. محور این آیات، مسئولیت است و نه آگاهی. خدای متعال می‌پرسد که آیا انحراف شرک‌آمیز امت، به تعلیم تو بوده است؟ البته روشن است که خدا به پرس‌وجو نیاز ندارد و این‌گونه محاکمات، حکمتی خاص از جمله اتمام حجت و بستن راه بهانه بر متخلفان دارد. بر اساس فرضی که شبهه‌گر پذیرفته (مبنی بر این‌که حضرت پس از انکار آموزش ناصحیح به امت خود - یعنی جوابی کاملاً در جهت سؤال -، بگوید که تا وقتی در میانشان بودم، از منحرف نبودن‌شان باخبر بودم، و پس از آن خبری نداشتم)، بخش آخر پاسخ، کاملاً نامربوط به سؤال بلکه «جوابی سر‌بالا» است؛ زیرا اصلاً از خبر داشتن ایشان سؤال نشده بود. این، از ادب‌ورزی پیامبر بسیار دور است.

۲. حضرت عیسیٰ ﷺ به خداوند عرض کرده که من در حضورم، بر آنان گواه بودم، و پس از آن، تو بر آنان رقیب بودی. رقیب یعنی «نگهبانی که چیزی از او مخفی نیست» (لسان‌العرب، ج ۱، ص ۲۴۲). در صحاح جوهری (ج ۱، ص ۱۳۷)، فعل «رَقِبَ»، «رَصَدَ» معنا شده که زیر نظر گرفتنی از نوع کمین گرفتن است. بر این اساس، رقیب، مراقبی است که زیر نظر داشتنش صرفاً جنبه‌ی آگاهی ندارد و برای اقدام در وقت مقتضی‌ست.

۳. در باره‌ی ماده‌ی «شَهِدَ» در معجم مقاییس‌اللغه (ج ۳، ص ۲۲۱) می‌خوانیم: «ریشه‌ای‌ست که بر حضور، علم و اعلام دلالت دارد ... شهادت، حاوی هر سه معنای مذکور هست.» در نتیجه، «شهِدَ» هم به معنای شخصی آگاه است که آگاهی او ناشی از مشاهده و به‌اندازه‌ی نوعی اقدام است و می‌توان از آن به «مراقب» تعبیر کرد.

در نتیجه، حضرت به خدا عرض کرده که من به آنان تعلیم صحیح دادم و مراقب نشدن‌شان بودم، و پس از جدایی من از آنان، تو خود مراقبشان بودی، و سخن این نیست که ابتدا آگاه بودم و سپس ناآگاه. علاوه بر مفسران شیعه، بیانات بسیاری از مفسران اهل سنت نیز مؤید همین معناست. قرطبی می‌نویسد: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا»: «أَي حَفِيظًا مَا أَمَرْتَهُمْ» (الجامع لأحكام القرآن، ج ۶، ص ۳۷۶): «بر آنان شهید بودم، یعنی مراقب (اجرای آنچه به آنان امر کردی، بودم.» / م



سورة الانعام
آیاتها
۱۶۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ
 وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِي
 خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ
 تَمُرُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ
 وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٣﴾ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ
 آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ
 لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٥﴾
 أَلَمْ يَرَوْا كَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّهِمْ فِي الْأَرْضِ
 مَالٌ كَثِيرٌ لَّهُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا
 آخَرِينَ ﴿٦﴾ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ
 لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْحَرُ مُبِينٌ ﴿٧﴾ وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ
 عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾

سورهی انعام (در مگه نازل شده است)
 به نام خداوند بخشندهی مهربان
 سپاس و ستایش، از آن خداست؛ همو که
 آسمان ها و زمین را آفرید و تاریکی ها و
 نور را پدید آورد. با این همه، کافران، (غیر
 خدا را) با پروردگارشان برابر قرار می دهند.
 ۱ او کسیست که شما را از گِل آفرید.
 آنگاه مدتی را برای زندگی مقرر کرد،
 ومدت معین زندگی (که لحظه ای
 بیشتر نخواهد شد)، نزد اوست. باز
 هم شما تردید دارید. ۲ او در آسمان
 ها و زمین، خدا(ی یگانه) است. از
 (کارهای) پنهان و آشکار شما باخبر است
 و از کارهایتان آگاه است. ۳ هیچ نشانه
 ای از نشانه های پروردگارشان برایشان
 نمی آید، مگر اینکه از آن روی گردانند.
 ۴ بدین ترتیب، هنگامی که حق
 برایشان آمد، آن را دروغ شمردند،
 پس به زودی اخبار آنچه که به مسخره
 می گرفتند، به آنان خواهد رسید

(و از پیروزی حق آگاه خواهند شد). ۵ آیا توجه نکردند که پیش از آنان، چه بسیار از مردمان
 يك عصر را هلاك كردیم؟ (كسانی) که در زمین به آنان امکانات و اقتداری دادیم که برای شما
 (چنان) امکانات و اقتداری را فراهم نکردیم، و (ابرهای) آسمان را پرباران و پی در پی بر آنان
 فرو فرستادیم، و جوی ها را به گونه ای قرار دادیم که از پیش رویشان روان باشد؛ پس آنان را به سبب
 گناهان شان هلاك كردیم، و پس از آنان، نسلی دیگر را پدید آوردیم. ۶ اگر نوشته ای را در (صفحه ای) کاغذی
 بر تو نازل می کردیم؛ آنگاه آن را با دست هایشان لمس می کردند، بی شك (باز) کافران می گفتند: «این، تنها
 جادویی آشکار است». ۷ گفتند: «چرا فرشته ای بر او نازل نمی شود (تا به ما بگوید که او پیامبر خداست)؟!»
 اگر (چنین) فرشته ای را نازل می کردیم، قطعاً کار (هلاکت آنان) تمام می شد و دیگر مهلت داده نمی شدند؛ ولی
 ما بنا داریم که باز هم به آنان مهلت دهیم). ۸

نور بسیار ضعیف است، قرار داد، و بدیهیست که ظلمت بدین معنی، از مخلوقات خداست.

۲- درست است که ظلمت مطلق، يك امر عدمیست؛ اما امر عدمی، در وضع خاص، حتماً از يك امر وجودی سرچشمه می‌گیرد؛ یعنی کسی که ظلمت مطلق را در وضع خاصی برای هدف معینی به وجود می‌آورد، حتماً باید از وسایل وجودی استفاده کند. مثلاً ما می‌خواهیم در لحظه‌ی معینی، اتاق را برای ظاهر کردن عکسی تاریک کنیم. در این حال، ناچاریم جلوی نور را بگیریم تا ظلمت به وجود آید. چنین ظلمتی، مخلوق است. اصطلاح چنین است که عدم مطلق گرچه مخلوق نیست، عدم خاص، سهمی از وجود دارد و مخلوق است (تفسیر نمونه، ج ۵، صص ۱۴۷-۱۴۸).

نور، رمز وحدت؛ ظلمت، رمز پراکندگی

در این آیه‌ی شریف و آیات دیگر قرآن کریم، نور به صورت مفرد، و ظلمت به شکل جمع (ظلمات) آمده است. این ادله را می‌توان برای این موضوع اقامه کرد:

۱- منشأ نور، فقط وجود منور (وسیله‌ی نوردهی) است، مثل خورشید؛ اما اسباب ظلمت، امری چون نبود نور، ناتوانی از نور گرفتن (مانند نابینایی)، وجود حاجب و... است (اطیب‌البیان، ج ۵، ص ۵).

۲- ظلمت (اعم از حسی و معنوی) همواره سرچشمه‌ی پراکندگی‌ها و جدایی‌ها و دور افتادن‌هاست؛ در صورتی که نور، رمز وحدت و اجتماع است. اگر در شبی تابستانی، چراغی در وسط حیاط یا بیابان روشن کنیم، در مدت کوتاهی، حشرات گوناگون بسیاری گرد آن جمع می‌شوند و مجمعی از زندگی را در اشکال متنوع تشکیل می‌دهند؛ اما اگر آن را خاموش کنیم، هر يك به طرفی می‌روند و پراکنده می‌شوند. در مسائل معنوی و اجتماعی نیز همین‌گونه است. نور علم، قرآن و ایمان، مایه‌ی وحدت است و ظلمت جهل، کفر و نفاق، موجب پراکندگی (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۱۴۸).

۳- وجود ظلمت، از نبود نور است در چیزی که باید نور داشته باشد، و چیزی که جزء شئوئش این است که نور داشته باشد و ندارد، از جهت دوری و نزدیکی‌اش به نور، متعدد می‌شود؛ به خلاف نور که امری وجودیست و وجودش ناشی از مقایسه‌ی آن با ظلمت نیست، و اگر هم آن را با قیاس به ظلمت درجه‌بندی کنیم و برایش مراتبی قائل شویم، این تنها يك تصور است که البته باعث تکثر حقیقی و تعدد واقعی نمی‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۷، ص ۶۰). /

۱. اصالت نور ایمان و اصالت نداشتن ظلمت کفر

حضرت علی علیه السلام فرموده که این آیه به سه طایفه از منحرفان پاسخ می‌گوید: ۱- به مادی‌ها که جهان را ازلی می‌پنداشتند و منکر خلق و آفرینش بودند؛ ۲- به دوگانه‌پرستانی که نور و ظلمت را دو مبدأ و مدبّر مستقل می‌دانستند؛ ۳- به مشرکان عرب که برای خدا شریک و شبیه قائل بودند (نورالنفقین، ج ۱، ص ۷۰۱).

خلق یا جعل نور و ظلمت

این‌که خداوند واژه‌ی «جعل» را برای نور و ظلمت آورده و «خلق» نفرموده، بدین دلیل است که این حرکت وضعی زمین است که شب و روز را تشکیل می‌دهد و ظلمت شب و نور روز را ایجاد می‌کند، و می‌دانیم که خلقت، ترکیب یافتن اشیای گوناگون است، و نور و ظلمت، از ترکیب چیزی با چیز دیگر موجود نشده است. شاید از همین جهت بوده که واژه‌ی خلقت را برای ایجاد آسمان‌ها و زمین که در آن ترکیب راه دارد، به کار برده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۷، ص ۶).

تقدیم ظلمات بر نور نیز برای این است که قبل از خلقت نور، ظلمات بوده؛ چون ظلمت، امری عدمیست، و نسبتش با نور، عدم و ملکه است؛ مثل بینا و نابینا (اطیب‌البیان، ج ۵، ص ۵). توضیح این‌که نابینایی، نبود بیناییست، و خود امری وجودی نیست. ظلمت نیز در حقیقت، نبود نور است؛ نه وجودی علاوه بر نور.

اصالت نور یا ظلمت

از آیه‌ی شریف استفاده می‌شود که همان‌طور که نور، مخلوق خداوند است، ظلمت هم آفریده‌ی اوست؛ در حالی که برخی فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی چنین اشکال کرده‌اند که ظلمت، چیزی جز عدم نور نیست و نام مخلوق بر معدوم نمی‌توان گذاشت؛ بنابراین، این آیه چگونه ظلمت را جزء مخلوقات خداوند به شمار آورده است؟! /

در پاسخ این ایراد می‌توان گفت:

۱- ظلمت، همیشه به معنای ظلمت مطلق نیست؛ بلکه ظلمت غالباً به معنای نور بسیار کم و ضعیف در برابر نور فراوان و قوی به کار می‌رود. مثلاً همه می‌گوییم شب ظلمانی؛ با این‌که مسلم است که در شب، ظلمت مطلق نیست؛ بلکه ظلمت شب همواره آمیخته با نور کم‌رنگ ستارگان یا منابع دیگر نور است. بنابراین، مفهوم آیه این می‌شود که خداوند برای شما روشنی روز و تاریکی شب را که یکی نور قوی و دیگری



وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِ مَا يَلْبَسُونَ ﴿٩﴾ وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٠﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿١١﴾ قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾ ﴿١٣﴾ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي الْبَيْتِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يَطْعَمُ قُلْ إِنَّ أُمْرًا أَنْ كُنَّ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾ قُلْ إِنَّ أَخَافُ أَنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١٨﴾

(می گویند: «چرا پیامبر از جنس فرشتگان نیست؟») اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، بی شک او را (نیز به صورت) مردی قرار می دادیم، و آنچه را (از مطالب حق) که (با باطل) می آمیختند، (و می گفتند که پیامبر باید از جنس فرشتگان باشد نه انسان، باز) بر آنان مشتبه می کردیم. ۹ بی گمان، پیش از تو، پیامبرانی مسخره شدند؛ پس (سرانجام)، عذابی که همواره به مسخره اش می گرفتند، گریبان مسخره کنندگان را گرفت. ۱۰ بگو: در زمین سیر و سیاحت کنید. آنگاه ببینید که عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بوده است. ۱۱ بگو: آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن کیست؟ بگو: از آن خداست. رحمت و مهربانی را بر خود مقدر کرده است. (از این رو) بی گمان شما را تا روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست، (در عالم برزخ) جمع می کند. آن کسانی که (سرمایه ای) وجود خویش را از دست

داده اند، ایمان نمی آورند. ۱۲ آنچه در شب و روز قرار گرفته، از آن اوست، و اوست که بسیار شنوا و داناست. ۱۳ بگو: آیا غیر از خدا را که آفریننده ی آسمان ها و زمین است، سرپرست خود انتخاب کنم؛ حال آن که او روزی می دهد و روزی داده نمی شود؟ بگو: من مأمور شده ام که اولین کسی باشم که تسلیم (خدا) شده است، و (به من گفته شده که) هرگز از مشرکان نباش. ۱۴ بگو: اگر من (نیز) از پروردگارم نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می ترسم؛ ۱۵ هر کس که در آن روز، (عذاب) از وی برگردانده شود، بی گمان خدا به او رحم کرده، و این، نجات و پیروزی آشکار است. ۱۶ اگر خدا به تو گرفتاری و آسیبی برساند، هیچ کس جز خودش آن را برطرف نخواهد کرد، و اگر خیری به تو برساند، هیچ کس جز خودش نمی تواند آن را از تو بگیرد؛ زیرا) او بر هر کاری تواناست. ۱۷ اوست که بر بندگانش چیره و مسلط است و اوست که حکیم و آگاه است. ۱۸

۱۵. عصمت و عدم تعارض آن با اختیار

در آیات ۸ و ۹، سخن از آن است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخلاف تلقی مخالفان، نه موجودی فرا بشر، که از جنس انسان هستند (برای ملاحظه‌ی تفصیل موضوع «تأکید قرآن بر بشر بودن پیامبر برای چیست؟» ن.ک: ص ۵۱۸، ذیل آیه‌ی ۲ سوره‌ی ق و ص ۵۵۶، ذیل آیه‌ی ۶ سوره‌ی تغابن). مخاطب قرآن در این آیه، کسانی بودند که گمان یا ادعا می‌کردند که شئون پیامبری، با انسان بودن جور نیست، و پیامبر باید موجودی برتر مانند فرشته باشد.

این شبهه، در روزگار ما، به شکلی دیگر - و شاید معکوس - طرح می‌شود که در آن، انسان بودن پیامبر پذیرفته اما چنین تلقی می‌شود که برخی ویژگی‌های پیامبران مانند عصمت، با انسانیت آنان در تعارض است. از این رو، در این رویکرد، عصمت به نوعی انکار می‌شود. کسی که این شبهه را طرح می‌کند، گمانش این است که امکان ندارد انسان مختار در عرش گناه نکند.

از طرفی، در آیه‌ی ۱۵، به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امر شده است که بگو: «اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ [رستاخیز] می‌ترسم.» معنای روشن این سخن، آن است که اجتناب حضرت از گناه، به روال متعارف بشری و بر اساس خداترسی صورت می‌گیرد که نشانه‌ی اختیاری بودن اعمال ایشان است.

اکنون باید توضیح داده شود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در همین قالب اختیاری - و ضمن حفظ صفت اختیار - حایز درجه‌ی عصمت هستند. برای دریافت بهتر نسبت «عصمت» و «اختیار» باید هم‌زمان به سه موضوع در مورد شخص معصوم توجه کرد:

۱. معصوم، دارای مرتبه‌ی والای تقوا - یعنی پای‌بندی کامل به علم و معرفت خود - است و وقتی بدانند امر الهی به کاری تعلق گرفته، در آن کوتاهی نمی‌کند. به تعبیر دیگر، جداً خداترس است و عمیقاً از عاقبت سوء نافرمانی خداوند دلهره دارد.

۲. خدای متعال، به همه‌ی پرهیزگاران و کسانی که در مسیر او گام بردارند، یاری می‌رساند و هدایت و معرفت بیشتری نصیب‌شان می‌کند؛ چنان‌که فرموده است: «تقوا پیشه

کنید، و خداوند به شما می‌آموزد.» (بقره/۲۸۲)؛ «کسانی که در راه ما تلاش کنند، به راه‌هایمان هدایتشان می‌کنیم و خداوند با نیکوکاران است.» (عنکبوت/۶۹)؛ «اگر خدا را یاری کنید، او نیز به شما یاری می‌رساند و قدم‌هایتان را استوار می‌کند.» (محمد/۷). این یاری خداوند، برای آنان که باتقواتر و پرتلاش‌ترند، طبعاً بیشتر و قوی‌تر است.

۳. اشخاص مقصود ما، حجت‌های الهی‌اند. حجت خدا را نباید مانند افراد عادی دانست. پیامبر یا امام، نماینده‌ی خدا و سخنگوی اوست، و این مقام والا، اقتضائات خاص خود را دارد. خداوند بزرگ، به علم نافذش، برترین انسان‌ها را برای این منصب انتخاب کرده که پیشاپیش بر مراتب تقوای آنان علم داشته و فرموده است: «خداوند آگاه‌تر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.» (انعام/۱۲۴). توجه کنید که این گزینش، بر اساس علم ازلی خداوند است. از همین رو مثلاً حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام، پیامبری خود را در گهواره اعلام می‌کند (ن.ک: ص ۵۵۸، طلاق/۲ و ۳). به این ترتیب، خداوند: الف - افرادی را برمی‌گزیند که به علم نافذ و ازلی خود می‌داند در تقوا برترین خواهند بود؛ ب - چنان‌که همگان را در مسیر هدایت یاری می‌کند، آن‌ها را نیز یاری می‌فرماید؛ هرچند آنان، به سبب تقوای بیشتر، یاری بیشتری دریافت می‌کنند؛ ج - چون ایشان را حجت خود و میزان و معیاری برای همگان قرار داده، یاری آنان، باز هم بیشتر و ویژه است؛ تا حدی که به درجه‌ی عصمت می‌رسد. محدوده‌ی قطعی عصمت حجج الهی، در تبلیغ دین و التزام قطعی به اوامر و نواهی آن است. این، کمترین لازمه‌ی عصمت است، و مراتب بالاتری نیز وجود دارد. بحث ما اما در اینجا، فارغ از ادله‌ی عصمت و تعیین دقیق محدوده‌ی آن و صرفاً در باره‌ی جبری نبودن عصمت است.

اگر اشکال‌کننده اصرار کند که هرچند فاصله‌ی حجت‌های الهی، بر اساس توضیحات پیش گفته، با ترک گناه کم می‌شود، صرفاً با یاری خداوند باز هم به درجه‌ی عصمت نمی‌رسد، بر سبیل مماشات می‌گوییم فرض کنید - و این صرفاً یک فرض برای حل مسئله است - که موارد اندکی همانند که خداوند مانع گناه آنان شود؛ در این حالت فرضی هم ساختار اصلی عصمت، مبتنی بر اختیار است. / م



قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأَوْحَىٰ
إِلَىٰ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَنتُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ
اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ
مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾ الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ
أَبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ
﴿٢١﴾ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنِّي سُرَّكَاؤُكُمْ
الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ لَمْ تُكِن فَتَذَنَّهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ
رَبَّنَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَّبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَضَلَّ
عَنَّهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ
قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا إِلَيْهِ
لَا يُؤْمِنُ بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ يَجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ
هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾ وَهُمْ يَهْتَوْنَ عَنْهُ وَيَنْعَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ
يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ
فَقَالُوا لَئِنَّا نُرْثُهَا لَأَنكَرَ بَيَّا تِ رَبَّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾

(به آنان که برای نبوتت شاهد می‌خواهند،) بگو: برای گواهی دادن، چه کسی برتر است؟ بگو: خداوند، میان من و شما شاهد است، و این قرآن به من وحی شده است تا به وسیله‌ی آن، شما و هر کسی را که (این پیام) به او برسد، هشدار دهم. آیا شما با قطعیت شهادت می‌دهید که همراه خدا، خدایان دیگری (نیز) هستند؟ بگو: من گواهی نمی‌دهم. بگو: او فقط یک خداست، و من با شرک‌ورزی شما هیچ ارتباطی ندارم. ۱۹ اهل کتاب، همان‌طور که پسران‌شان را می‌شناسند، پیامبر را (طبق نشانه‌هایی که در کتاب‌هایشان آمده،) می‌شناسند. آن کسانی که (سرمایه‌ی) وجود خویش را از دست داده‌اند، ایمان نمی‌آورند. ۲۰ چه کسی ستم‌کارتر است از آن که به خدا دروغ بزند، یا آیات و نشانه‌هایش را دروغ شمارد؟ بی‌گمان ستم‌کاران به هدف خود دست نخواهند یافت. ۲۱ روزی (را یاد کن) که همه‌ی آنان را برانگیزیم و جمع

می‌کنیم. آنگاه به مشرکان می‌گوییم: «بت‌هایتان که همواره (آن‌ها را شریک خدا) می‌پنداشتید، کجا هستند؟» ۲۲ آنگاه پاسخ‌شان فقط این سخن است: «سوگند به خدایی که پروردگار ماست، (ما) مشرک نبودیم!» ۲۳ بین چگونه بر خودشان دروغ می‌بندند و نسبت دروغی که همواره (به خدا) می‌دادند، از نظرشان ناپدید شد؟ ۲۴ برخی از آنان، به (قرآن خواندن) تو گوش می‌کنند، و ما (به سبب کفر و لجاجت‌شان،) بر دل‌های آنان پرده‌هایی افکنده‌ایم تا مبادا آن را بفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی (قرار دادیم)؛ و اگر تمام نشانه‌ها را ببینند، به آن‌ها ایمان نمی‌آورند. پس هنگامی که نزدت بیایند، با تو بحث و جدل می‌کنند. کافران می‌گویند: «این فقط افسانه‌های باطل پیشینیان است.» ۲۵ آنان، (دیگران را) از (پیروی) قرآن نهی می‌کنند و (خودشان نیز) از او دوری می‌کنند؛ حال آن‌که نادانسته فقط خود را نابود می‌کنند. ۲۶ اگر می‌دیدید هنگامی را که آنان تا آتش برده و در کنارش نگه داشته می‌شوند و بدین سبب می‌گویند: «ای کاش (به دنیا) بازگردانده می‌شدیم و آیات و نشانه‌های پروردگاران را دروغ نمی‌شمردیم و از مؤمنان می‌شدیم.» (اگر در آن حال آنان را می‌دیدید، قطعاً با صحنه‌ی هولناکی مواجه می‌شدی). ۲۷

در این حال، تعصب‌های کورکورانه‌ی جاهلی از جمله عصبيت قومی و نژادی، پیروی از آباء و اجداد (بقره/۱۷۰) و بزرگان (احزاب/۶۷)، فرو رفتن در منافع مادی (کهف/۳۴)، پیروی از هوا و هوس‌ها (جاثیه/۲۳) و ... چنان بر عقل و هوش انسان چیره می‌شود که گویا زیر سرپوش و پرده‌ای قرار می‌گیرد که نه حقیقتی را می‌شنود و نه مسائل را به درستی درک می‌کند.

نتیجه‌ی نبود عقلانیت؛ جدال بی‌اثر

خداوند در آیه‌ی شریف، نتیجه‌ی پرده افکندن بر قلب و دفن عقل را جدال مذموم در حقایق و معارف الهی معرفی کرده است. این جدال تا جایی بوده که مشرکان، هنگامی که نزد پیامبر ﷺ می‌رفتند، به جای این‌که گوش جان را به سخنان ایشان بسپارند و در پی حقیقتی در آن سخنان باشند و در آن‌ها بیندیشند، با روح و فکر منفی در برابر حضرت ظاهر می‌شدند و هدفی جز مجادله و پرخاشگری و خرده‌گیری نداشتند (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۱۹۰). جدال آنان، راهبردی شیطانی (انعام/۱۲۱)، بدون علم (لقمان/۲۰)، ثمره‌ی تکبر (غافر/۵۶)، و با هدف از میان برداشتن حق و به سخره گرفتن آیات الهی بود (کهف/۵۶).

جریان مجادله، به نحو طبیعی در باره‌ی افراد ظاهرپرست که نمی‌خواهند دقت و فکر کنند، صدق می‌کند. آنان چون آثار و نشانه‌هایی از حقیقت مشاهده می‌کنند، آن نشانه‌ها را بر امری عادی یا بر موضوعی مبهم و ناشناخته تأویل می‌کنند، و سپس هنگام ملاقات با صاحب آن نشانه‌ها، تا می‌توانند، مجادله و انکار و مخالفت می‌کنند (تفسیر روشن، ج ۷، ص ۳۳۳).

تحقق علیت؛ نشانه‌ی عدالت

هیچ عقل سلیم و نفس منصفی، مسموم‌کنندگی سم و سوزاندگی آتش را به بی‌عدالتی خالق عالم نسبت نمی‌دهد؛ بلکه امری علی می‌داند؛ اما اگر «علیت» به خدا نسبت داده می‌شود، از آن باب است که خود، مخلوق خداست.

در این آیه، خداوند، قانون علی محجوب شدن قلب کفار به علت ارتکاب گناه را به خود نسبت داده است؛ یعنی اثر ادامه‌ی کج‌روی و اصرار در لجاجت و بدبینی، این است که روح و روان آدمی را تغییر شکل می‌دهد و آن را همانند آیینی کج و معوج می‌کند که چهره‌ی همه چیز را آشفته نشان می‌دهد. تجربه این حقیقت را ثابت کرده است که افراد بدکار و گناه‌کار در آغاز از کار خود احساس ناراحتی می‌کنند؛ اما به تدریج با آن خو می‌گیرند، و شاید روزی فرا رسد که اعمال زشت خود را نیکو و حتی لازم بشمرند. به تعبیر دیگر، این یکی از مجازات‌های اصرار و پافشاری در گناه و مخالفت با حق است که دامان گناه‌کاران لجوج را می‌گیرد (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۱۹۱). / ب

۲۵. سیر استحال‌هی قدرت تعقل در انسان

خداوند، عقل و قلب را قوای تفقه در انسان قرار داده، و همین نعمت اندیشه‌ی عمیق است که انسان را از دیگر موجودات متمایز می‌کند. «ای برادر، تو همان اندیشه‌ای/ مابقی خود استخوان و ریشه‌ای». انسان اما با نابود کردن این نعمت الهی و این متمایزکننده‌ی انسان و حیوان، خود را روز به روز به حیوانات، نباتات و جمادات نزدیک‌تر می‌کند؛ زیرا:

۱- همان‌طور که بدن انسان، دارنده‌ی حواسی است که از طریق آن‌ها ظواهر را می‌بیند، می‌شنود، می‌چشد، می‌بوید و لمس می‌کند، روح انسان نیز که مجرد و تهی از ماده است، حقایق را با چشم جان می‌بیند، مواعظ الهی را با گوش می‌شنود، طعم ایمان و عمل صالح را با ذائقه می‌چشد، بوی سعادت را با شامه استشمام می‌کند و حرارت جهنم و برودت بهشت را با لامسه احساس می‌کند.

۲- همچنان که قوای ظاهر با برخورد به آفات مختل می‌شود، قوای روحانی نیز چنین است. با اعمالی چون کبر، حسد، بغض، فحشا و ... چشمش نابینا، گوشش ناشنوا، زبانش غیر معترف به گناه، شامه‌اش غیرحساس به بوی ایمان، و لامسه‌اش بی‌تفاوت به خشونت ظلم و نرمی عدل و احسان می‌شود. این در حالی‌ست که فرد گناه‌کار، در مسیر زوال قوه‌ی تفقه خود، از سنت توفیق خداوند نیز برخوردار است؛ یعنی عقوبت دنیوی اعمال زشت او، در قالب فراهم شدن اسباب بیشتر برای معصیت نمود می‌یابد؛ همچنان‌که انسان مؤمن نیز با اعمال خوب خود، توفیق اعمال حسنه‌ی بیشتری را پیدا می‌کند (اطیب‌البیان، ج ۵، ص ۳۷).

دفن عقل؛ عامل اعراض از حق

پیامبران الهی که از صمیم قلب مشتاق هدایت انسان‌ها بودند، تا جایی که ممکن بود جان خود را از اندوه ایمان نیاوردن امتشان بگذارند (شعراء/۳)، موانع عظیمی از انکارها و نپذیرفتن‌ها را در مقابل خویش می‌دیدند؛ که علت آن‌ها، نبود تفقه، تفکر و تعقل بود. عقلی که قوه‌ی ادراک آدمی‌ست و خوب را از بد تمیز می‌دهد و راه سعادت از شقاوت را تبیین می‌کند و متکفل الهام فجور و تقواست (شمس/۸)، به سبب ارتکاب گناهان، مدفون و مدسوس و زنده به گور می‌شود (تکویر/۹)، و بدین ترتیب، انسان از تمام هدایت‌ها محروم می‌ماند (شمس/۱۰)؛ طوری که انسان، کلام حق انبیا و اولیای عظام الهی را نفی می‌کند و در قبال آن موضع می‌گیرد.



بَلْ بَدَأَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ
 وَأَنَّهُمْ لَكَذِبُونَ ﴿١٨﴾ وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ
 بِمَبْعُوثِينَ ﴿١٩﴾ وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا
 بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
 ﴿٢٠﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ
 بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ
 عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَسَاءَ مَا يَرْزُقُونَ ﴿٢١﴾ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا
 لَعِبٌ وَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّالَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
 ﴿٢٢﴾ قَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُ لِيَحْزُنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ
 وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِثَايَتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٢٣﴾ وَلَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ
 مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوَدُوا حَتَّىٰ آتَاهُمْ نَصْرُنَا
 وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَايَ الْمُرْسَلِينَ
 ﴿٢٤﴾ وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ
 نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِثَايَةٍ أَوْ لَوْشَاءٍ
 اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَىٰ الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٢٥﴾

(البته آنان به ایمان آوردن علاقه‌ای ندارند؛) بلکه آنچه (از عذاب) که بیشتر (در دنیا با انکار) پنهان می‌کردند، برایشان آشکار می‌شود، و اگر بازگردانده شوند، قطعاً (دوباره) به آنچه از آن نهی شده‌اند، باز می‌گردند. بی‌گمان آنان دروغگو هستند. ۲۸ (آنان در دنیا می‌گفتند: «(زندگی) فقط همین زندگی دنیوی ماست و ما زنده نخواهیم شد». ۲۹ اگر می‌دیدید زمانی را که به پیشگاه پروردگارشان برده و (در دادگاه او) بازداشت می‌شوند، (بی‌شک با صحنه‌ی هولناکی مواجه می‌شوی و می‌دیدید که خداوند) می‌فرماید: «آیا این (برانگیختن مردگان)، حق نیست؟» می‌گویند: «چرا. به پروردگاران سوگند (که حق است)». می‌فرماید: «پس به سزای انکارتان (در دنیا)، عذاب را بچشید.» ۳۰ مسلماً کسانی که روبرو شدن با خدا (در قیامت) را دروغ شمردند، زیان کردند. پس هنگامی که قیامت ناگهانی سراغشان بیاید،

می‌گویند: «ای افسوس بر کوتاهی کردن‌مان در دنیا.» در آن حال، بارهای سنگین (گناهان)شان را به دوش می‌کشند. وای که چه بد باری را به دوش می‌کشند! ۳۱ زندگی دنیا، فقط بازی و سرگرمی‌ست، و بی‌گمان سرای آخرت برای کسانی که خود را (از عذاب خدا) حفظ می‌کنند بهتر است. آیا عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟ ۳۲ به خوبی می‌دانیم که آنچه می‌گویند، تو را بسیار غمگین می‌کند؛ (ولی اندوه مخور)؛ زیرا آنان، تو را دروغگو نمی‌شمردند؛ بلکه ستم‌کاران، آیات و نشانه‌های خدا را انکار می‌کنند. ۳۳ به یقین پیش از تو (نیز) پیامبرانی دروغگو شمرده شدند؛ ولی در برابر آن تکذیب و آزار صبر کردند؛ تا این که یاری ما سراغشان آمد. (آری، سنت ما چنین است)، و هیچ چیز، سنت‌های خدا را تغییر نخواهد داد. قطعاً بخشی از داستان (صبر و استقامت) پیامبران، به تو رسیده است. ۳۴ اگر سرپیچی آنان، بر تو سنگین و دشوار است، اگر می‌توانی راه نفوذی در زمین یا نردبانی در آسمان پیدا کنی تا معجزه‌ای برای (ایمان آوردن) آنان بیآوری، (این کار را بکن؛ ولی بدان که نمی‌توانی؛ چون بر خلاف سنت ماست)، و اگر خدا می‌خواست، حتماً آنان را (به اجبار)، بر راه هدایت گرد می‌آورد. بنابراین هیچ‌گاه از نادانان نباش. ۳۵

۳۴. مفهوم کلمه و کیفیت تبدیل آن، مبتنی بر فرهنگ قرآن کریم

کلمه را به سبب اثرگذاری و گزارشگری اش کلمه گفته‌اند. پس کلمه آن است که نهان و ضمیر را آشکار کند (التحقیق، ج ۱۰، ص ۱۰۷). ضمیر انسان که نزد دیگران غایب است، هنگام سخن گفتن، با کلمات ظاهر می‌شود. بر همین اساس، از موجودات امکانی که آیات الهی و غیب‌ها هستند، به کلمات تعبیر شده است (لقمان/۲۷). بنابراین، کلمه، معنای جامعی دارد که هم بر لفظ معنادار و هم بر عین خارجی اطلاق می‌شود. پس هر موجودی، کلمه‌ای الهی است؛ با این تفاوت که برخی موجودات، اسم؛ بعضی، فعل؛ و گروهی، حرف‌اند. انبیا که مبدأ فعل و مستقل و تکیه‌گاه حرف و فعل‌اند، از زمره اسماء و کلمات برترند (تسنیم، ج ۶، ص ۴۱۸ و ۴۲۸).

کلمات بدون لفظ و استماع بدون گوش ظاهر

کلمه، اختصاصی به الفاظ دارای مفاهیم حصولی ندارد و استماع آن نیز مختص به گوش فیزیکی و محسوس نیست؛ بلکه برخی کلمات، بدون لفظ و نطق است، و بعضی از استماع‌ها، بدون گوش محسوس؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در باره سخن برزخیان و کلام ارواح منتقل شده به جهان دیگر فرموده است: «اکنون اگرچه آثارشان نابود و اخبارشان فراموش شده، چشم‌های عبرت‌بین، آن‌ها را می‌نگرد، و گوش جان، اخبارشان را می‌شنود.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۱). همچنین در باره سخن گفتن خدای سبحان و نجوای پروردگار با بندگان خاص خود چنین فرموده است: «خداوند که نعمت‌های او گران‌قدر است، در دوران‌های مختلف روزگار و در روزگاری که پیامبری نبوده، تا آمدن پیامبری پس از پیامبری دیگر، بندگان داشته که با آنان در گوش جان‌شان زمزمه کرده و در درون عقلشان با آنان سخن گفته است.» (همان، خطبه‌ی ۲۲۲). کلامی که خدای سبحان به سVIDای قلب صاحب‌دلان ملکوتی القا می‌کند، به گوش محسوس نیازی ندارد؛ چنان‌که گفتن آن نیز محتاج حنجره و فضای دهان نیست؛ زیرا جوهر چنین گفتاری، از سنخ لفظ و حروف نیست.

کلمات تام الهی

در مکتب امامیه، تمام کلمات حق، به کلمه‌ی توحید برمی‌گردد و تام بودن کلمه‌ی توحید، مشروط به ولایت‌پذیری توحیدمداران حقیقی، یعنی اهل‌بیت عصمت علیهم السلام، است. حدیث سلسله‌الذهب امام رضا علیه السلام که در آن فرموده کلمه‌ی «لا اله الا الله»، دژ و حصار خداست؛ پس هر کس داخل دژ

و حصار خدا شود، از عذابش ایمن خواهد بود، سپس آن را به شروطی مشروط کرده و فرموده که من خود یکی از آن شروط هستم (بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷)، سند گویای مشروط بودن تمامیت کلمه‌ی توحید به ولایت توحیدمداران حقیقی (اهل‌بیت علیهم السلام) است. از این رو، در همه‌ی مراحل هستی، توحید خدای سبحان، در مظهر خلیفه‌ی کامل، یعنی اهل‌بیت علیهم السلام، ظهور تام می‌یابد که نور واحدند و کثرت ایشان نیز با وحدتشان منافاتی ندارد. هم از این رو چون ورود به دژ توحید، منوط به پذیرش ولایت موحدان ناب بوده و هست، آدم علیه السلام نیز در ساق عرش خدا، گذشته از کلمات توحید، اسماء موحدان کامل، یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را زیارت کرد و چنین دریافت که در سایه‌ی توسل و شفاعت خواست از این حضرات، نیایش توحیدی او سودمند خواهد بود. پس به آن ذوات مقدس متوسل شد (تسنیم، ج ۳، ص ۴۳۳).

تبدیل شدن یا تبدیل نشدن کلمات الهی

هیچ مغیر مفروضی، کلمات خدا را تغییر نمی‌دهد؛ چه مغیری که از ناحیه‌ی خود او باشد، مانند مشیتش که در خصوص کلمه‌ای تغییر یابد و آن را پس از اثبات، محو، یا پس از ابرام، نقض کند، و چه از ناحیه‌ی غیر او باشد، و غیر او به کلمه‌ی خدا دست یابد و آن را بر خلاف مشیت وی، به وجهی از وجوه تغییر دهد. از اینجا معلوم می‌شود که کلماتی که خدای متعال خبر داده که تبدیل‌پذیر نیستند، اموری هستند که از لوح محو و نیز از لوح اثبات خارج‌اند. در نتیجه می‌توان گفت که «کلمه‌الله»، «قول‌الله» و «وعدالله»، در عرف قرآن، احکام حتمیه‌ای هستند که تغییر و تبدیل در آن‌ها راه ندارد (المیزان، ج ۷، ص ۸۹).

البته باید بدانیم که تبدیل برخی کلمات تدوینی خدا که در قالب الفاظ کتاب الهی نازل شده، ممکن و بلکه واقع هم شده است (به استثنای قرآن کریم). آیات مربوط به تحریف آیات الهی در قرآن نشان می‌دهد که برخی از کتاب‌های پیامبران گذشته تحریف شده اما محتوا و مضمون آن‌ها هرگز تبدیل نیافته است؛ چراکه آنچه مربوط به لوح محفوظ است، بی‌شک از تبدیل مصون است (ق/۲۹)، و آنچه مربوط به لوح محفوظ نیست، بلکه مربوط به لوح محو و اثبات است (یعنی محوشدنی یا اثبات‌پذیر است)، در محوپذیری و اثبات‌پذیری، تبدیل‌ناپذیر است؛ یعنی نمی‌توان شیء محوپذیر را ثابت ابدی، و شیء اثبات‌پذیر را محو ابدی کرد. در همین راستا باید جریان عفو بعضی، تخفیف برخی، و شفاعت عده‌ای را جزء کلمات حتمی الهی دانست (تسنیم، ج ۵، صص ۱۳۵-۱۳۶) که هرگز

تبدیل‌پذیر نیست. / ب



﴿۳۵﴾ اِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿۳۶﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۷﴾ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمْرٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿۳۸﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُورٌ وَبُكْمٌ فِي الظُّلْمِ مَنْ يَشَاءِ اللَّهُ يُضِلِّهِ وَمَنْ يَشَاءُ يُجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۳۹﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابَ اللَّهِ أَوْ أَنْتُمْ السَّاعَةَ أَغَيَّرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴۰﴾ بَلْ آيَاتُهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿۴۱﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿۴۲﴾ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۴۳﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿۴۴﴾

تنها کسانی (به دعوت تو) پاسخ (مثبت) می دهند که گوش شنوا دارند، و خداوند، مرده (دل)ها را (در قیامت) زنده می کند. (در آن زمان، گوش هایشان شنوا می شود). آنگاه نزد پروردگارش بازگردانده می شوند. ۳۶ (کافران) گفتند: «چرا معجزه ای (که ما می گوئیم) بر او نازل نمی شود؟» بگو: خدا، قدرت نازل کردن معجزه ای را (که می خواهند)، دارد؛ ولی بیشتر آنان نمی دانند (که اگر چنین معجزه ای نازل شود و ایمان نیاورند، بی گمان عذاب نازل خواهد شد). ۳۷ تمام جنبندها در زمین و پرندگان که با دو بال خود پرواز می کنند، صرفاً گروه هایی مانند شما هستند. ما در کتاب (علم الهی)، از (توجه به) هیچ چیزی کوتاهی نکرده ایم. سپس (آنان) جمع و فقط به پیشگاه پروردگارش روانه خواهند شد. ۳۸ کسانی که آیات و نشانه های ما را دروغ شمردند، (در حقیقت)، کر و لال هایی هستند (که در تاریکی ها (به سر

می برند). خدا هر کس را که بخواهد، (به سزای گناه و کفرش) گمراه می کند، و هر کس را بخواهد، (به پاداش ایمان و عمل نیکویش)، بر راه راست قرار می دهد. ۳۹ بگو: به من خبر دهید اگر عذاب خدا سراغتان بیاید، یا قیامت به شما رسد، اگر راست می گوئید، آیا (کسی) غیر از خدا را (به فریاد) می خوانید؟ ۴۰ (هرگز)؛ بلکه فقط او را (به فریاد) می خوانید، پس اگر بخواهد، آنچه را که برای (برطرف شدن) آن دعا می کنید، برطرف می کند، و (در آن هنگام)، آنچه را که شریک (خدا) قرار می دهید، به فراموشی می سپارید. ۴۱ بی تردید، پیش از تو، (پیامبرانی را) نزد امت هایی فرستادیم؛ پس آن (امت)ها (دعوت پیامبران را نپذیرفتند و ما آنان) را به سختی و فقر و بیماری دچار کردیم. باشد که (به درگاه ما) زاری و خضوع کنند. ۴۲ پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید، زاری و خضوع نکردند؟ (اما نه تنها چنین نکردند؛ بلکه دل هایشان سخت شد، و شیطان، اعمالشان را برایشان زیبا جلوه داد. ۴۳ هنگامی که آنچه را که بدان پند داده شدند، فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت ها) را بر آنان گشودیم (تا کاملاً غافل شوند). پس به سبب آنچه داده شدند، خوشحال گشتند؛ که یکبارہ آنان را مجازات کردیم، و همان دم (از نجات و رحمت الهی) نومید شدند. ۴۴

۲۸. قرآن: جامع تمام حقایق عالم

آیه‌ی شریف در این باره سخن گفته که ما هیچ چیز را در کتاب فرو نگذاشته‌ایم. اکنون سؤال این است که «این کدام کتاب است که خداوند تمام حقایق را در آن آورده و هیچ چیز را از آن حذف نکرده است؟».

در باب مراد خداوند از کتاب، سه احتمال وجود دارد:

۲۹-۱. قرآن کریم

باید گفت که تمام نیازمندی‌های دینی و دنیوی مردم، به‌اجمال یا تفصیل، در قرآن کریم آمده است. تفصیل مطالب اجمالی قرآن را پیامبر ﷺ به ما رسانده، و ما مأموریم که از ایشان پیروی کنیم؛ چنان‌که می‌فرماید: «آنچه را که رسول خدا برای شما آورده، بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده، پرهیزید.» (حشر/۷). در آیه‌ی دیگر نیز می‌فرماید: «ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است.» (نحل/۸۹).

عبدالله بن مسعود هنگامی گفته بود که «چرا کسانی را که خداوند در قرآن خود لعن‌شان کرده، یعنی زنانی که با خال‌کوبی و آرایشگری و گیسوان مصنوعی، زنان زشت را زیبا و زنان پیر را جوان نشان می‌دهند، لعن نکنم؟!». زنی که این سخن را شنیده بود، تمام قرآن را خواند و چنین نکته‌ای را در قرآن نیافت. پس نزد او رفت و گفت: دیشب همه‌ی قرآن را خواندم؛ اما نکته‌ای را که گفته بودی، در قرآن نیافتم! عبدالله بن مسعود گفت: اگر قرآن را نیکو خوانده بودی، می‌یافتی. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا». طبق این آیه، هر چه پیامبر بگوید، در حکم سخن خداست، و پیامبر ﷺ چنین زنانی را لعن فرموده است (عوالی‌الثالی، ج ۴، ص ۹). این قول را بیشتر مفسران پذیرفته‌اند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۸۱).

این سخن، بر پایه‌ی آیه‌ی یادشده حق است؛ لکن باز دو احتمال وجود دارد: الف. مراد از کتاب، ظاهر قرآن (یا ظاهر قرآن و سنت) باشد؛ یعنی همه‌ی مسائل فقهی، اصولی، اخلاقی، سیاسی و ... در ظاهر قرآن (یا ظاهر قرآن و سنت) آمده است؛ به‌گونه‌ای که مفسران می‌توانند بدان استدلال و استشهاد کنند؛ ب. باطن قرآن، مراد باشد.

بررسی احتمال یکم

اگر احتمال یکم مراد باشد، این سخن، مخالف خود قرآن است؛ زیرا قرآن می‌فرماید که ما قصص بعضی از انبیاء را برای شما بیان نکرده‌ایم (نساء/۱۶۴). بی‌شک مراد از این نگفتن،

نیابردن آن حقایق در قالب سخن و الفاظ بوده است و نه در باطن (چون رسول گرامی ﷺ به باطن دست‌رسی داشت) و نه به شکل احادیث قدسی و از طریق سنت؛ زیرا بسیاری از مواظب انبیا، در کتب حدیثی و از زبان معصومین با تعبیر «خداوند به داوود و سلیمان وحی کرد» (کافی، ج ۱، ص ۴۶ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۹) نقل شده است.

بررسی احتمال دوم

اگر احتمال دوم درست باشد، کسی حق تکذیب آن را ندارد؛ زیرا باطن قرآن و روایات، در دست‌رس انسان‌های عادی نیست؛ بلکه زمینه‌ی تأیید آن هم وجود دارد؛ چون قرآن، ریسمان خداست که یک طرفش در دست مردم، و طرف دیگرش در دست ذات اقدس الهی‌ست، و بر پایه‌ی «ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم، شاید شما (آن را) درک کنید، و آن در أم‌الکتاب [لوح محفوظ] نزد ما بلندپایه و استوار است» (زخرف/۴-۳)، از محدوده‌ی عربی مبین که در اختیار ماست، تا ام‌الکتاب که نزد خدای علی و حکیم است، همه‌اش قرآن است، و مفسران با این عربی مبین سروکار دارند، و پیامبر اکرم ﷺ گذشته از دریافت عربی مبین، محدوده‌ی علی و حکیم را نیز از نزد خدا (من عندالله) تلقی می‌کرد، و این برای او، علم لدنی (علمی که از ناحیه‌ی خداوند افاضه شده باشد) بوده است (تسним، ج ۲۵، صص ۱۷۱-۱۷۳).

۳- لوح محفوظ

لوح محفوظ، پیش خداست، و همه چیز، خواه مربوط به گذشته و خواه مربوط به حال و آینده، در آن ثبت شده است. در لوح محفوظ، اجل حیوانات و روزی آن‌ها و کارهایشان ثبت و ضبط شده است. بنی‌آدم باید بدانند که کارهای حیوانات هیچ‌گاه گم نمی‌شود، بی‌شک ثبت می‌شود و از بین نمی‌رود.

بنابراین، کتاب، یا تکوینی‌ست، یا تشریحی. اگر مراد از کتاب، کتاب تکوینی باشد، حکمش روشن است؛ زیرا چیزی از کتاب تکوین (لوح محفوظ) فروگذار نشده. اگر اما کتاب تشریحی مراد باشد، سه احتمال وجود دارد: ۱. باطن قرآن؛ که همه‌ی رشته‌های علمی و حقیقی از جهان طبیعت تا «لدی‌الله» را داراست؛ ۲. ظاهر و باطن قرآن؛ ۳. ظاهر قرآن و سنت؛ این یعنی همه‌ی حقایق ارزشی و دانشی، در ظاهر قرآن و سنت آمده است. این احتمال، مخالف خود قرآن است؛ زیرا قرآن می‌گوید که ما همه‌ی حقایق ارزشی را بیان نکرده‌ایم؛ چه رسد به تمام مسائل ارزشی و دانشی (همان). / ب



فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 ﴿٤٥﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَمَّتْ
 عَلَى قُلُوبِكُمْ مِنَ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِكُمْ بِهِ أَنْظَرَ كَيْفَ نُصَرِّفُ
 الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿٤٦﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ
 اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾
 وَمَنْ رُسُلَ الْمُرْسَلِينَ الْأَمْبَشِرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ أَمِنَ وَأَصْلَحَ
 فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
 يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ
 عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ
 إِن أَنْبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ
 أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾ وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَحْفَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا
 إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وِئَاءٌ وَلَا شَفِيعٌ لَهُمْ يَتَّقُونَ
 ﴿٥١﴾ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ
 وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ
 عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٢﴾

پس ریشه‌ی آن مردم ستم‌کار، (از بیخ و بن) کنده شد، (و برای شکر چنین نعمتی،) سپاس و ستایش، از آن خداست که مالک و صاحب اختیار جهانیان است. ۴۵ بگو: به من خبر دهید که اگر خدا شنوایی و بینایی شما را بگیرد و بر دل‌هایتان مهر زند (تا چیزی نفهمید)، کدام خدا جز الله، آن (نیروها) را برایتان می‌آورد؟ ببین چگونه آیات و نشانه‌ها را تکرار و به شکل‌های گوناگون بیان می‌کنیم؛ ولی باز آنان روی می‌گرداند. ۴۶ بگو: به من خبر دهید که اگر عذاب خدا (پنهانی و) ناگهانی یا آشکارا به شما برسد، آیا جز مردم ستم‌کار، (کسی) هلاک می‌شود؟ ۴۷ ما، پیامبران را فقط مزده دهنده و هشداردهنده می‌فرستیم. کسانی که ایمان آورند و (رفتارشان را) اصلاح کنند، نه ترسی آنان را فرامی‌گیرد و نه اندوهگین خواهند شد. ۴۸ و کسانی که آیات ما را دروغ شمردند، به سزای نافرمانی‌شان، عذاب،

دامن‌گیرشان خواهد شد. ۴۹ بگو: من به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های (رحمت و فیض) خدا نزد من است. و غیب (هم) نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من یک فرشته هستم. من فقط از آنچه به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم. بگو: (اگرچه من نیز مانند شما انسان‌ام، به سبب وحیی که بر من می‌شود، با شما تفاوت دارم؛ مانند تفاوت نابینا و بینا.) آیا نابینا و بینا یکسان هستند؟ آیا اندیشه نمی‌کنید؟ ۵۰ به وسیله‌ی این (قرآن)، کسانی را که از جمع و روانه شدن به پیشگاه پروردگارشان می‌ترسند، هشدار ده که جز او هیچ سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای ندارند. باشد که خود را (از عذاب الهی) در امان نگه دارند. ۵۱ کسانی را که صبح و عصر پروردگارشان را می‌خوانند - در حالی که در پی خشنودی او هستند - طرد نکن. تو هیچ وظیفه‌ای در محاسبه‌ی (اعمال) آنان نداری (تا بخواهی آنان را برای مجازات اعمال بدشان طرد کنی)، و آنان (نیز) هیچ وظیفه‌ای در محاسبه‌ی (اعمال تو) ندارند تا (از ترس این‌که مجازات کنند)، آنان را طرد کنی؛ که (در این صورت)، از ستم‌کاران خواهی شد. ۵۲

۴۵. رابطه‌ی قطع دبر ظالمان با حمد الهی

منظور از کلمه‌ی «دَابِرُ الْقَوْمِ»، آخرین نفر يك قوم و گروه است. از اطلاق کلمه‌ی «الَّذِينَ ظَلَمُوا» استفاده می‌شود که نسل هر نوع ظالمی قطع شده و خواهد شد. جمله‌ی «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» به انسان تعلیم می‌دهد که در ازای نعمت‌های خدا عموماً، و در مقابل ریشه‌کن شدن کفار و ستم‌کاران خصوصاً، باید حمد خدای را به جای آورد. در پایان آیه‌ی شریف، از ریشه‌کن شدن قوم ستمگری که به هیچ وجه هدایت نشده‌اند، با این جمله اظهار خوشحالی می‌شود که سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است. البته که نابودی ستمگرانی که بر صراط مستقیم نیستند، مایه‌ی خوشحالی‌ست و جای شکر و سپاس دارد، و ریشه‌کن شدن آنان، باعث عبرت‌آموزی و باز یافت دیگران می‌شود و در تربیت آنان اثر فراوانی می‌گذارد. شاید علت آمدن عبارت «رب العالمین» در این جمله و یاد شدن خداوند با صفت ربوبیت، همین باشد؛ چون نابودی آن گروه، آثار تربیتی بسیاری بر دیگران دارد (تفسیر کوثر، ج ۳، ص ۳۹۷).

افرادی که بقای ظالمان را دوست دارند

امام صادق ع می‌فرماید: «کسی که بقای ظالمان را دوست داشته باشد، بی‌گمان دوست دارد که معصیت خدا رواج پیدا کند؛ زیرا خدای متعال، خویشتر را با هلاک شدن افراد ظالم ستوده و فرموده است: «فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا» (معانی الاخبار، ص ۲۵۲). پیامبر اسلام ص نیز فرموده‌اند: «من اعان ظالماً سلطه الله علیه.»؛ یعنی: کسی که شخص ظالمی را معاونت و کمک کند، خدای توانا، همان ظالم را بر او مسلط خواهد کرد (الخرائج، ج ۳، ص ۱۰۵۸).

اگر انسان به تاریخ مراجعه کند، می‌بیند که افرادی که ظالمان را پشتیبانی کردند، سرانجام به دست همان ستم‌کیشان نابود شدند! برای اثبات عیب و ننگ ظلم

همین بس که احدی از نسل ستم‌کاران باقی نخواهد ماند، و اگر از هزارها نفر یکی باقی مانده باشد، خویشتر را از این‌که مثلاً از نسل شمر است، تیره می‌کند؛ در حالی که نسل مردان و زنان عادل، اضافه بر این‌که سرافرازند، خدا به قدرت خود، ایشان را زیاد می‌کند. از باب نمونه می‌توان گفت که نسل فاطمه زهرا ع را که بیش از يك نفر نبود، با این‌که حجاج بن یوسف، بسیاری از آنان را به شهادت رساند، شرق و غرب زمین را فرا گرفته‌اند. آری، این فضل و لطف الهی‌ست که به هر کس بخواهد، عنایت می‌کند: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ» (تفسیر آسان، ج ۴، ص ۳۶۳).

قطع دابر، اشاره به قطع نسل و هم‌معنای ابر است. به‌راستی چه کسی از نسل فرعونیان، شدادیان، نمرودیان، کسرها، قیصرها، بنی‌امیه، بنی‌عباس و سایر ستمگران باقی مانده است؟! با آن‌که پرشمار بودند؛ در حالی که از نسل يك فاطمه و علی ع، جمع بسیاری در دنیا زندگی می‌کنند؛ با این‌که شمار زیادی از سادات را کشتند. بنی‌امیه در کربلا و در طف، و بنی‌عباس در بغداد و سایر بلاد، هم به دین ظلم کردند، هم به مسلمانان، هم به خود؛ اما همه از میان رفتند؛ چنان‌که گفته‌اند: فرمان‌روایی ممکن است با کفر و ناسپاسی برجا بماند؛ ولی هرگز با ستم باقی نمی‌ماند و از بین می‌رود (اطیب‌البیان، ج ۵، ص ۶۹). /



این چنین، برخی از (ثروتمندان) آنان را به وسیله‌ی برخی دیگر (از مؤمنان تهی دست) آزمودیم تا عاقبت بگویند: «آیا این (بینوا)ها هستند که خدا از میان ما بر آنان منت گذاشته (و هدایت‌شان کرده) است؟» (آری، خدا بر آنان منت گذاشته است.) مگر خدا از (حال) سپاسگزاران آگاه تر نیست؟ ۵۳ هر گاه افرادی که به آیات و نشانه‌های ما ایمان دارند، نزد تو بیایند، بگو: درود بر شما! پروردگارتان، مهربانی کردن را بر خودش واجب کرده است؛ به گونه‌ای که هر کس از شما کار بدی از روی جهالت انجام دهد و بعد از آن توبه کند و (کردارش را) اصلاح کند، (بداند که) خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. ۵۴ این چنین آیات (خود) را (برای اهدافی مهم) توضیح می‌دهیم، و (یکی از آن اهداف)، این (است) که راه تبه‌کاران روشن شود. ۵۵ بگو: من از پرستش کسانی که به

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿٥٣﴾ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلِّمُوا عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٤﴾ وَكَذَلِكَ نَفِصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾ قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَأَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِي الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ﴿٥٧﴾ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِّي الْأَمْرَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾ ﴿٥٩﴾ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٥٩﴾

﴿٥٩﴾

جای خدا می‌پرستید، نهی شده‌ام. بگو: از هوس‌های شما پیروی نمی‌کنم؛ که در آن صورت قطعاً گمراه شده‌ام و از هدایت‌یافتگان نخواهم بود. ۵۶ بگو: من دلیلی روشن از سوی پروردگار خود (همراه) دارم؛ که شما آن را دروغ می‌شمیرید. آنچه (از عذاب) که می‌خواهید در آمدن آن شتاب شود، نزد من نیست. فرمان‌روایی فقط از آن خداست که حق را بیان می‌کند، و اوست که بهترین داور است. ۵۷ بگو: اگر آنچه (از عذاب) که می‌خواهید در آمدن آن شتاب شود، نزد من بود، قطعاً کار، میان من و شما یکسره می‌شد. خدا از (حال) ستم‌کاران آگاه‌تر است. ۵۸ کلیدهای غیب که تنها خودش از آن‌ها آگاه است، فقط نزد اوست. از آنچه در خشکی و دریا وجود دارد، باخبر است، و هیچ برگی (بر زمین) نمی‌افتد، و هیچ دانه‌ای در (دل) تاریکی‌های زمین قرار نمی‌گیرد، و هیچ تر و خشکی (بر زمین نمی‌افتد) مگر این‌که او از آن آگاه است و در نوشته‌ای کامل (ثبت شده) است. ۵۹

مانند انتقال دانشی از ذهن عالم به ذهن عالم دیگر؛ که در آن، اصل دانش، پیش از گفتن و در حال گفتن و پس از آن، نزد عالم هست، و شیء منتقل شده، تجلی محتوای قلب و ذهن عالم است و نه تجافی. تجافی، مانند نزول قطره‌های باران از بالا به پایین است؛ که وقتی بالا هست، پایین نیست، و به عکس (تسنیم، ج ۲۵، صص ۲۶۶-۳۶۷).

اثر تربیتی و فلسفی مفاد آیه

بیان این موضوع، يك اثر فلسفی دارد و يك اثر تربیتی. اثر فلسفی‌اش این است که پندار کسانی را که علم خدا را منحصر به کلیات می‌دانند و معتقدند که خدا از جزئیات این جهان آگاهی ندارد، نفی می‌کند و آشکارا می‌گوید که خدا از همه‌ی کلیات و جزئیات آگاهی کامل دارد. فخر رازی، این آیه را بهترین دلیل می‌داند برای این‌که خدای سبحان، از همه‌ی جزئیات آگاه است؛ زیرا وقتی ثابت شد که او مبدأ همه‌چیز هست، معلوم می‌شود که مبدأ همه‌ی جزئیات نیز هست؛ یعنی همه‌ی جزئیات، از آثار او به شمار می‌آیند، و هر مؤثری به اثرش علم دارد (تفسیر کبیر، ج ۱۳، ص ۱۲).

اثر تربیتی آن نیز روشن است؛ زیرا ایمان به این علم جامع و پهناور، به انسان می‌گوید که تمام اسرار وجودت، اعمال و گفتارت، نیات و افکارت، همگی نزد ذات پاك خداوند آشکار است. با چنین ایمانی چگونه ممکن است که انسان، مراقب حال خویش نباشد و اعمال و گفتار و نیات خود را مراقبت نکند؟ (مفوه، ج ۵، ص ۲۷۱)

مفاد آیه، اختیار انسان را نفی نمی‌کند

یکی از مفاد اصلی آیه، ثبت شده بودن همه‌چیز در کتاب مبین است. این یعنی هر موجود خارجی، پیش از وجود یافتن، در کتابی با وضعیت خاص ثبت شده است. خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید که هیچ حادثه‌ی تلخ یا شیرینی رخ نمی‌نماید مگر این‌که پیشتر آن را بیان کرده‌ایم. پس پیش از آن‌که رخ‌دادی به مرحله‌ی ابراء (خلق پدیده‌های ممتاز)، خلق و تصویر برسد، در کتاب ثبت شده بوده است، و پیش از آن‌که خدا، بارئ، خالق و مصور باشد، عالم و کاتب بوده است تا آدمی بداند که همه‌چیز حساب شده تنظیم می‌شود (حدید/۲۲؛ فاطر/۱۱؛ سبأ/۲)، و در نتیجه، برای آنچه از دست می‌دهد، تأسف نخورد، و نیز به داشته‌های خود دل نبندد و شادمان نشود (حدید/۲۳).

گفتنی‌ست که ثبت شده بودن هر حادثه در کتاب مبین و علم الهی، با اختیار بندگان منافاتی ندارد؛ چون قید اختیار و تحقق‌گزینی حادثه نیز جزء نوشته‌های این کتاب است (تسنیم، ج ۲۵، صص ۳۷۱-۳۷۲). اختیار، از لوازم تحقق فعل است، و هر فعلی نیز در کتاب مبین ثبت شده است؛ لاجرم نتایج آن هم در این کتاب، مضبوط است. در نتیجه، اختیار انسان در تحقق افعال نیز در کتاب مبین لحاظ شده است. /ب

۵۹. علم الهی و فعل آدمی

خداوند در این آیه در سه فصل سخن گفته است: ۱. علم خداوند به غیب؛ که به ذات اقدسش اختصاص دارد؛ ۲. آگاهی وی از همه چیز (غیب و شهادت)؛ ۳. ثبت شده بودن همه‌چیز از جمله فعل انسان در کتاب مبین.

گذار از عالم ماده به معنا

موضوعات و مسائل غیبی را با قوای روحی و با شهود روحانی و با تأیید الهی می‌توان درک کرد؛ لکن فتح این باب، نیازمند کلیدهایی‌ست. مقدمات و وسایل ارتباط با غیب (مفتاح‌الغیب)، هر چیزی‌ست که در ارتباط با خداوند متعال قرار گیرد و رضا و قرب او را تحصیل کند؛ از جمله: برنامه‌ی عبودیت، تسلیم و فنای صرف، رعایت موافقت و رضای او در همه‌ی امور، پیروی از رسولان و اولیای الهی، اظهار محبت و مودت به آنان و ... آری، این مقدمات، وسیله‌ی انصراف از جهان ماده، توجه و وابستگی به عالم روحانیت و نور و صفا، وارد شدن به محیط ماورای ماده، و شهود معارف و حقایق غیبی‌ست. البته چیزهایی که از درک حواس ظاهری بشر بیرون است، قهراً در احاطه‌ی علم خداوند متعال قرار دارد، و برای این‌که کسی به اجمال هم بتواند از آن مراحل آگاهی پیدا کند، لازم است توجه و تأیید و موافقت الهی را به دست آورد؛ چراکه این معانی، موضوعاتی مادی نیستند که تمام خصوصیاتشان با حواس و قوای ظاهری درک شود (روشن، ج ۸، ص ۱۴).

ویژگی‌های مهم مخازن غیب

چون کسی جز خدا از خزینه‌های غیب آگاهی ندارد، یا جز او کسی از کلیدهای غیب مطلع نیست، علم غیب منحصرأ در اختیار خداوند است.

مخازن غیب، چنین مختصاتی دارد:

۱. اندازه‌ناپذیری: خزاین غیب، پیش از نزول به مرحله‌ی شهادت، اندازه‌ای ندارند؛ بلکه هنگام تنزل، محدود و مشخص می‌شوند؛ نظیر معارفی که در مخزن عقلی حکیم هست؛ که تا در قلب و ذهن اوست، عربی یا فارسی یا ... نیست و مقدمه و نتیجه ندارد؛ لکن وقتی مکتوب می‌شود، صورت فارسی یا عربی پیدا می‌کند و مقدمه و نتیجه می‌یابد؛ یعنی وقتی از مرحله‌ی عقلانی حکیم تنزل پیدا می‌کند، اندازه می‌پذیرد. اندازه نداشتن پیش از تنزل، به معنی نامحدود بودن نیست؛ بلکه آن حد و اندازه‌ای که بیرون مخزن الهی دارد، درون آن ندارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۷، ص ۱۸۱).

۲. زوال و تغییرناپذیری: برای هر چیزی، خزاینی‌ست، و این خزاین، نزد خداست (حجر/۲۱)، و هر چه نزد خداست، ثابت و زوال‌ناپذیر است (نحل/۹۶).

۳. تنزل تجلی‌گونه: تنزل از مخزن الهی، به نحو تجلی‌ست؛



وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ ﴿٧﴾ ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ ۚ إِنَّ اللَّهَ الْحَكِيمَ ۖ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿٨﴾ قُلْ مَنْ يُنَجِّكُمْ مِنْ ظُلْمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِن أَنْجَنَّا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٩﴾ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ ﴿١٠﴾ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ۗ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿١١﴾ وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ ۚ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٢﴾ لِكُلِّ نَبِيٍّ مَسْتَكْرَهُ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٤﴾

او کسی است که در شب (و هنگام خواب، روح) شما را می گیرد و از آنچه در روز به دست می آورید، آگاه است؛ ولی در مجازات گناهان تان شتاب نمی کند). سپس شما را در روز بیدار می کند (، و این روند ادامه خواهد داشت) تا مدتی معین سپری شود. آنگاه بازگشت شما به پیشگاه اوست، و شما را از کارهایتان آگاه خواهد کرد. ۶۰ او بر بندگانش چیره و مسلط است و نگاهبانی (از فرشتگان) به سوی شما می فرستد و بر شما مسلط می کند. پس هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، (آن نگاهبانان می روند و) فرستادگان ما (یعنی فرشتگان مرگ، جان) او را می گیرند؛ در حالی که (درعمل به وظیفه) کوتاهی نمی کنند. ۶۱ آنگاه به پیشگاه خدا که سرپرست حقیقی شان است، بازگردانده می شوند. آگاه باشید که فرمانروایی (در آن روز)، فقط از آن اوست. او سریع ترین حساب رس است. ۶۲ بگو: چه کسی شما

را از تاریکی های خشکی و دریا نجات می دهد؛ در حالی که او را آشکارا با زاری و مخفیانه می خوانید (و می گوید): «اگر ما را از این (خطرات) نجات دهد، حتماً از شکرگزاران خواهیم شد»؟ ۶۳ بگو: (این) خداست که شما را از آن (تاریکی ها) و از هر اندوهی نجات می دهد؛ (ولی) باز هم شما (برای او) شریک قرار می دهید. ۶۴ بگو: او می تواند عذابی از بالای سر یا زیر پاهایتان بر شما بفرستد؛ یا این که شما را گروه گروه به جان هم اندازد و به برخی از شما (طعم تلخ) جنگ (با) برخی دیگر را بچشاند. بین چگونه آیات و نشانه ها را تکرار و به شکل های گوناگون بیان می کنیم. باشد که بفهمند. ۶۵ قوم تو، آن (عذاب) را دروغ شمردند؛ در حالی که حق است. بگو: من نگاهبان شما نیستم (که شما را از تکذیب باز دارم). ۶۶ هر خبری (که از سوی خدا به شما داده شده)، وقت مشخصی برای وقوع دارد. به زودی خواهید دانست. ۶۷ هر گاه کسانی را می بینی که در باره آیات و نشانه های ما به یاهو گویی و تمسخر مشغول می شوند، از آنان روی گردان (و از آن مجلس خارج شو) تا به سخنی دیگر مشغول شوند، و اگر شیطان، تو را به فراموشی انداخت، پس از به یاد آوردن (این دستور)، با مردم ستم کار هم نشین نشو. ۶۸

۶۳ و ۶۴. خدانشناسی، در نهاد هر انسانی هست

در این آیات، سخن از این است که شما انسان‌ها، در تاریکی خشکی و دریا، خدا را آشکارا و پنهانی می‌خوانید و عهد می‌کنید که اگر ما را رهایی بخشد، از شکرگزاران خواهیم بود؛ اما بعد از آن‌که نجاتتان می‌دهد، به او شکر می‌ورزید. از این قبیل خطابات، در قرآن کریم مکرر آمده، و مسلم است که کافران و مشرکان نیز مخاطب آن قرار دارند. عمومیت این حالت که انسان‌های هرچند به زبان منکر خدا، در گرفتاری‌های بسیار سخت، پروردگار خود را می‌خوانند، اثر «خدانشناسی فطری» است، و فطری، یعنی در نهاد همه‌ی افراد بشر به ودیعه گذاشته شده، و خمیرمایه‌ی آدمی - حتی کسانی که منکر خدا هستند - با این شناخت عجین شده است. در باره‌ی استنادات قرآنی و روایی این شناخت و نحوه‌ی ایجاد و برخی اوصافش، ذیل آیه‌ی ۱۷۲ سوره‌ی اعراف (ص ۱۷۳) نکاتی بیان خواهد شد؛ اما در اینجا برخی از ویژگی‌های آن، فهرست‌وار ذکر می‌شود:

۱- این شناخت، در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد و حجت است. اوضاع خانوادگی و محیط کفرآلود اجتماعی و ...، قادر به از بین بردن آن نیست؛ گرچه حجاب برش می‌افکنند. از این رو خدا در روز قیامت بر مشرکان و کفار به این شناخت احتجاج خواهد کرد و عذر غفلت آنان یا مشرک بودن پدرانشان را نخواهد پذیرفت.

۲- هر قدر هم که انسان در این شناخت کوتاهی ورزد، در برخی گرفتاری‌ها و مصایب، خدانشناسی فطری در او زنده و اثرش آشکار می‌شود؛ یعنی شخص با همه‌ی وجود - البته با قوت و شدت‌های متفاوت - خدا را می‌یابد و می‌شناسد. آیات متعددی به این حالت اشاره کرده؛ که آیه‌ی صدر کلام، از این جمله است. به نمونه‌ای دیگر توجه شود: «هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با دین خالص می‌خوانند؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی می‌رساند و نجات می‌دهد، بلافاصله شکر می‌ورزند.» (عنکبوت/۶۵). دین، در این آیه، همان است که در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی روم، به فطرت (خدانشناسی فطری) تعبیر شده است (ن:ک: ص ۱۷۳). در واقع آیه‌ی اخیر می‌فرماید که آنان خدا را با فطرت خالص می‌خوانند.

۳- این شناخت، خالص و دقیق و بدون پیچیدگی‌ست.

شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: مرا به (شناخت) خدا راه‌نمایی کنید؛ که سخن‌سرایان، بسیار در این باره به من گفته و سرگردانم کرده‌اند. امام علیه السلام فرمود: «آیا شده که به کشتی سوار شوی و کشتی در هم بشکند؛ در جایی که نه کشتی‌ای به کمکت آید و نه شناگری نیازت را رفع کند؟» گفت: بله. امام فرمود: «آیا در آن لحظه قلبت گواهی می‌داد که کسی قادر است از آن گرفتاری نجات دهد؟» گفت: بله. امام فرمود: «او همان خدای توست.» (تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۱).

۴- در آیات زیادی، از انسان شکایت شده که در گرفتاری، خدا را می‌خواند، و با رفع مشکلش بدو شکر می‌ورزد. پیام این آیات، برای ما که خداپرست‌ایم (و به شکر جلی دچار نیستیم، اما خطر شکر خفی (ن:ک: انعام/۸۲، ص ۱۳۸) همواره تهدیدمان می‌کند)، این است که پس از حل مشکلات، الطاف الهی را یادآور و شکرگزار باشیم و برای اسباب، رتبه‌ی خدایی و اثرگذاری مستقل نپنداریم و فراموش نکنیم که او مُسَبَّب‌الاسباب است و سایر سبب‌ها نیز به خواست خداوند اثر دارند. این توجه، باعث عنایت بیشتر الهی در اعطا و تقویت خدانشناسی فطری در ما نیز خواهد شد. علاوه بر فراموش نکردن الطاف الهی، - بنا بر روایات - درخواست اعطای معرفت فطری از خداوند، عمل به دستوره‌های الهی و پرهیزگاری و ارتباط روحی با اهل‌بیت علیهم السلام، از عوامل ازدیاد این معرفت است.

۵- اثبات خدا، راه‌های متعددی دارد؛ اما فطرت، تنها راه خدانشناسی‌ست. امام باقر علیه السلام فرموده است: «... خداوند، بندگان را بر فطرت توحید .. و شناخت این‌که او پروردگارشان است، آفرید ... اگر این (شناخت) نبود، نمی‌دانستند که پروردگار و روزی‌دهنده‌شان کیست.» (توحید صدوق، باب ۵۳، حدیث ۸).

آیات و روایات، بر اهمیت فطرت تأکید زیادی کرده‌اند. امیرالمؤمنین علیه السلام در تشریح اهداف انبیا علیهم السلام فرموده است: «خداوند، رسولانش را پی‌درپی به سوی انسان‌ها فرستاد تا عمل به پیمان فطرت را از آنان بخواهند و نعمت‌های فراموش‌شده‌اش را به یادشان آورند...» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱). امام علیه السلام، نخستین وظیفه‌ی الهی پیامبران را در ارتباط با «خدانشناسی فطری» اعلام کرده است؛ ضمن آن‌که شرحش را «مطالعه‌ی عمل به میثاق فطرت» دانسته که حاکی از سابقه‌ی این معرفت است. / م

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَٰكِنْ ذَكَرُوا لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٦٩﴾ وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَّرَبَهُ أَنْ تَبْسُلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلُّ عَدَلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾ قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا اللَّهُ ۚ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأْمُرْنَا لِلْعَلَمِينَ ﴿٧١﴾ وَإِنْ أَقْبُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمَلَأُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾

(البته) بر عهدهی کسانی که خود را (از خشم خدا) در امان نگه می‌دارند (و ناخودآگاه سخنان آلوده‌ی مشرکان را می‌شنوند)، هیچ چیزی از حساب آنان نیست؛ ولی یادآوری می‌کنیم تا (مؤمنان) خود را (از شرّ این گناه) حفظ کنند. ۶۹ کسانی را که دین‌شان را به بازی و سرگرمی گرفته‌اند و زندگی دنیا آنان را فریفته است، رها کن و به وسیله‌ی قرآن یادآوری کن که مبادا کسی به سزای کارهایش، (از رحمت الهی) محروم و تسلیم (عذاب) شود. (در آن زمان)، جز خدا هیچ سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای نخواهد داشت، و اگر (برای رهایی از عذاب)، هرگونه عوضی بدهد، از او پذیرفته نخواهد شد. آنان، کسانی هستند که به سزای کارهای‌شان، (از رحمت الهی) محروم و تسلیم (عذاب) شدند. آنان، به سزای کفرشان، نوشیدنی‌ای از آب جوشان و عذابی دردناک خواهند داشت. ۷۰ بگو: آیا به جای خدا، چیزی را

بپرستیم که سود و زیانی به حال ما ندارد، و پس از این‌که خدا هدایت‌مان کرد، به گذشته‌های (کفرآمیز) مان بازگردانده شویم؛ مانند کسی‌که جثیان پلید، او را سرگشته و حیران به سرزمینی برده باشند؟ حال آن‌که او یارانی (دلسوز و آشنا به راه) دارد که وی را به راه درست می‌خوانند (و می‌گویند): «به سوی ما بیا!». بگو: تنها هدایت الهی، هدایت (راستین) است و ما مأمور شده‌ایم که در برابر پروردگار جهانیان تسلیم باشیم؛ ۷۱ (همچنین به ما فرمان داده شده) که نماز را کامل و بی‌نقص به جای آورید و خود را از (خشم) او در امان نگاه دارید. او، همان کسی‌ست که (همه‌ی شما) جمع و فقط به پیشگاه او روانه خواهید شد. ۷۲ او کسی‌ست که آسمان‌ها و زمین را هدفمند آفرید؛ و هنگامی‌که (به هر موجودی) می‌گوید: «موجود باش» و (بی‌درنگ) موجود می‌شود، سخنش قطعی و بدون تغییر است؛ و روزی که در صور دمیده شود، فرمان‌روایی فقط از آن اوست. از پنهان و آشکار، باخبر، و اوست که حکیم و آگاه است. ۷۳

۷۳. حکومت حکمت

از روشن‌ترین حقایق عالم، این است که واقعیاتی خارج از ذهن آدمی وجود دارد که با نظم خاصی اداره می‌شوند؛ اما نباید پنداشت که این نظامات، خود خدایانی هستند که باید پرستیده شوند. نه! باید دانست که بر فراز همه‌ی این حقایق و نظامات، اراده‌ی خدا فرمان می‌راند. اوست که با یک فرمان «موجود شو»، هر چه را که بخواهد، می‌آفریند. پس باید خدا را پرستید؛ که حیات از اوست؛ گذشته‌اش، حالش و آینده‌اش. اوست که مردم را در برابر اعمالشان پاداش می‌دهد، گذشته و آینده را می‌داند و از پنهان و آشکار همه‌چیز آگاه است. علم او به حقایق، علمیست فراگیرنده؛ هم به آنچه بوده، هم به آنچه هست، و هم به آنچه خواهد بود (تفسیر هدایت، ج ۳، ص ۹۸).

فعل خداوند؛ حکیمانه و نه مغرضانه

دو موضوع در علم حکمت است که از مسلمات است؛ لکن در ظاهر، تناقض‌ناست: یکی این‌که علت افعال خداوند، تحقق اغراض او نیست؛ دیگر این‌که افعال خداوند، تابع مصالح و حکمت است.

غرض‌مند نبودن افعال خداوند، یعنی آن افعال (مانند خلقت)، نفعی برای خداوند ندارد؛ چون خدا غنی‌الذات است و اندکی احتیاج به مخلوقات ندارد؛ نه از خلقت عالم، چیزی بر او زیاد می‌شود، و نه از ترک آن، چیزی از او کاسته می‌شود. اما مراد از این‌که افعال خدا، تابع حکمت و مصلحت است، یعنی فعل قبیح و لغو از او صادر نمی‌شود؛ تمام افعالش، عین صلاح و مطابق با حکمت و برای رساندن نفع به بندگان است. این است مراد از کلمه‌ی حق که خلقت آسمان‌ها و زمین، لغو و بیهوده و عبث و گزاف نبوده؛ بلکه عین صلاح و موافق حکمت و مصلحت بوده است (اطیب‌البیان، ج ۵، ص ۱۱۴). پس این‌که خداوند، خلقت همه‌ی عالم را فعل خود معرفی می‌کند و می‌فرماید که همه‌ی آن را به حق آفریده و نه به باطل، از آن روست که فعلی که به حق صورت گرفته و اندکی نیز باطل در آن راه ندارد، بی‌شک غایت و غرضی داشته، و غرض از خلقت عالم، همانا بازگشت آن به سوی خداست.

حق، به معنای ثابت در نهایت معنای ثبوت است، و مقصود، ثبوت همان وجود خارجی‌ست. قول خداوند، حق است (ثبوت و واقعیت دارد)، و قول او، فعلش است. از این رو، تمام افعال خداوند نیز حق است. حق بودن قول نیز بدین معناست که برگشتی برای آن نیست و تغییردهنده‌ای برای کلماتش وجود ندارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۷، ص ۲۰۸-۲۰۹).

قیامت؛ ظرف ظهور حکومت خداوند

این‌که خداوند می‌فرماید حکومت روز حشر، مخصوص اوست، بدین معنا نیست که در غیر آن روز، حکومت از آن خداوند نیست. درست است که مالکیت و حکومت خداوند بر تمام عالم هستی، از آغاز جهان بوده و تا پایان جهان خواهد بود و در عالم قیامت نیز ادامه خواهد یافت و اختصاصی به روز رستاخیز ندارد؛ ولی چون در این جهان، برخی عوامل و اسباب در پیش‌برد هدف‌ها و اجرای کارها مؤثر است، گاهی این عوامل و اسباب، انسان را از خداوند که مسبب‌الاسباب است، غافل می‌کند. در آن روز اما که همه‌ی این اسباب از کار می‌افتد، مالکیت و حکومت او از هر زمان دیگری آشکارتر و روشن‌تر می‌شود. در آیه‌ی دیگری آمده است: «حکومت و مالکیت امروز (روز قیامت)، برای کیست؟ تنها برای خداوند یگانه پیروز است.» (غافر/۱۶). از این رو، قیامت، ظرف ظهور مالکیت خداست (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۰۰).

نفخ صور؛ نماد احضار عام

اگر آیه‌ی شریف، از میان همه‌ی اوصاف و خصوصیات قیامت، تنها نفخ صور را ذکر کرده، برای اشاره کردن به خصوصیتی بوده که مناسب با این مقام یعنی کیفیت احضار عام است که عبارت «وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» آن را بیان می‌کند؛ زیرا «حشر» یعنی مردم را با اجبار اخراج کردن و در جایی جمع کردن (المفردات، ص ۲۳۷). نفخ در صور هم همین معنا را می‌رساند؛ زیرا هنگامی شیپور می‌زنند که بخواهند افراد لشکر را برای امر مهمی بسیج کنند. در قیامت نیز در صور دمیده می‌شود و مردم از قبرها خارج می‌شوند و برای حضور در محکمه‌ی الهی، به عرصه‌ی محشر درمی‌آیند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۷، ص ۲۱۰).

در باره‌ی صور گفته‌اند که چیزی شبیه شاخ است که اسرافیل دو بار در آن می‌دمد؛ بار یکم، همه‌ی خلائق از بین می‌روند، و بار دوم، همه‌ی خلائق زنده می‌شوند. پس دمیدن اول، پایان عمر این جهان، و دمیدن دوم، آغاز آخرت است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۱۴۷-۱۴۸).

روزی پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «چگونه آسوده باشم و حال آن‌که صاحب صور، شاخ را به دست گرفته، صورتش را برگردانده، گوش فرا داده و منتظر است که به او دستور داده شود و در آن بدمد.» گفتند: یا رسول‌الله، چه کنیم؟ فرمود: «بگوئید خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست.» (آدم‌ان/۱۷۳). آنچه مردم می‌بینند و آنچه نمی‌بینند و نمی‌دانند، خداوند می‌داند و هیچ‌چیز بر او پوشیده نیست. او در کارهای خود حکیم و به کردار بندگان داناست (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۱۴۸). ا/ب



لَعْنَةُ

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ إِذْ رَأَىٰ أَن تَخَذُ صَنَامًا مِّنَ الْهَيْهَةِ ۗ إِنِّي أَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۷۵﴾ وَكَذَٰلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوَتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَنَّ مِنَ الْمَوْقِنِيْنَ ﴿۷۶﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّيُّ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْاَقْفٰلِيْنَ ﴿۷۷﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَٰذَا رَبِّيُّ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّيُّ لَآكُوْنَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّيْنَ ﴿۷۸﴾ فَلَمَّا رَأَى السَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّيُّ هَٰذَا اَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يُقَوْمِ اِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ ﴿۷۹﴾ اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِذِي فَطْرِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ﴿۸۰﴾ وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ اَتَّحٰجُوْنِي فِي اللّٰهِ وَ قَدْ هَدٰنِيْ وَ لَا اَخَافُ مَا تُشْرِكُوْنَ بِهٖ اِلَّا اَنْ يَشَآءَ رَبِّيْ شَيْئًا وَ سِعَ رَبِّيُّ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ ﴿۸۱﴾ وَ كَيْفَ اَخَافُ مَا اَشْرَكْتُمْ وَ لَا تَخَافُوْنَ اَنَّكُمْ اَشْرَكْتُمْ بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهٖ عَلٰيكُمْ سُلْطٰنًا فَاِنَّ الْفَرِيقِيْنَ اَحَقُّ بِالْاٰمِنِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ﴿۸۲﴾﴾

زمانی (را یاد کن) که ابراهیم به عمویش آزر گفت: «آیا بت‌ها را خدایانی (به جای خدای یکتا) قرار می‌دهی؟ به نظر من، تو و قومت در گمراهی آشکاری به سر می‌بری.» ۷۴ بدین سان، حاکمیت مطلق (خود در) آسمان‌ها و زمین را (برای اهدافی مهم) به ابراهیم نشان دادیم، و (یکی از آن اهداف)، این (است) که از اهل یقین شود. ۷۵ پس هنگامی که (تاریکی) شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید، (و با تظاهر به ستاره‌پرستی) گفت: «این (ستاره)، پروردگار من است.» پس هنگامی که ناپدید شد، گفت: «من چیزهایی را که ناپدید می‌شوند، دوست ندارم.» ۷۶ پس هنگامی که ماه را در حال طلوع دید، گفت: «این، پروردگار من است.» پس هنگامی که ناپدید شد، گفت: «اگر پروردگار (حقیقی) ام مرا هدایت نکند، حتماً از افراد گمراه خواهم شد.» ۷۷ پس هنگامی که خورشید را در حال طلوع دید، گفت: «این،

پروردگار من است؛ این بزرگ‌تر است.» پس هنگامی که ناپدید شد، گفت: «ای قوم، من با شرک‌ورزی شما هیچ ارتباطی ندارم. ۷۸ من، وجود خود را حق‌گرایانه متوجه کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، و من از مشرکان نیستم.» ۷۹ قومش با او بحث و جدل کردند (و او را از خشم بت‌ها ترساندند). او گفت: «آیا در باره‌ی خدا با من بحث و جدل می‌کنید؛ حال آن‌که مرا هدایت کرده است. من از آنچه برای خدا شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم؛ مگر این‌که پروردگارم چیزی (برای من) بخواهد (که من از آن بترسم، و آن با بت‌های شما ارتباطی ندارد؛ چرا که) علم پروردگارم، همه چیز را فراگرفته است (و هیچ اتفاقی بدون خواست او روی نمی‌دهد). آیا پند نمی‌گیرید؟! ۸۰ چگونه از آنچه شما برای خدا شریک قرار داده‌اید، بترسم؛ حال آن‌که شما از شریک قرار دادن چیزی برای خدا که هیچ دلیلی (هم) در مورد آن نازل نکرده است، نمی‌ترسید. (بنابراین) اگر (حق را) می‌دانید، کدام یک از (ما) دو گروه به امنیت سزاوارتر است؟» ۸۱

۷۶ - ۷۹. استدلال ابراهیم علیه السلام بر اثبات خداوند

خداوند، جسم نیست که دیدنی باشد، و انسان، چیزی را می بیند که در جهت و مکان خاص قرار داشته و دارای جسم باشد؛ در حالی که خداوند، نه در مکان خاص و نه در جهت خاص قرار دارد، و نه دارای جسم است. با توجه به این نکته، حضرت ابراهیم علیه السلام، استدلال های متعددی برای هدایت قوم خود اقامه کرده که به اهم آن ها به اختصار اشاره می شود:

الف. از طریق غروب خورشید و ماه و ستاره: در سوره ی انعام می خوانیم: «پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره های دید. گفت: این، پروردگار من است. و آنگاه چون غروب کرد، گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم. و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: این، پروردگار من است. آنگاه چون ناپدید شد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، بی گمان از گروه گمراهان بودم.» (انعام: ۷۶-۷۷). اکنون باید دید که ابراهیم چگونه از غروب آفتاب و ماه و ستارگان، بر نفی ربوبیت آن ها استدلال کرد؟ این استدلال ممکن است از سه راه باشد: ۱- پروردگار و مربی موجودات باید همیشه با مخلوقات خود ارتباط نزدیک داشته باشد و لحظه ای نیز از آن ها جدا نشود. بنابراین چگونه موجودی که غروب می کند و ساعت ها نور و برکت خود را برمی چسبند و از بسیاری موجودات به کلی بیگانه می شود، می تواند پروردگار و رب آن ها باشد؟ ۲- موجودی که دارای غروب و طلوع است، اسیر چنگال قوانین است. چیزی که خود محکوم این قوانین است، چگونه می تواند حاکم بر آن ها و مالک آن ها بوده باشد؟ او خود مخلوقی ضعیف و سر به فرمان آن هاست و توانایی کمترین تخلفی از آن ها ندارد؛ ۳- موجودی که دارای حرکت است، حتماً موجودی حادث است؛ زیرا همان طور که در فلسفه اثبات شده، حرکت، همه جا دلیل بر حدوث است؛ زیرا حرکت، خود نوعی وجود حادث است، و چیزی که در معرض حوادث است، یعنی دارای حرکت است، نمی تواند وجودی ازلی و ابدی باشد (تفسیر نمونه، ج ۵، صص ۳۱۳-۳۱۴).

استدلال های فوق، استدلال های عقلی برای اثبات وجود خداوند و نه نشان دادن اوست؛ چراکه خداوند دیده نمی شود.

ب. از طریق بیان ناتوانی بت ها و بیان قدرت خداوند: در سوره ی شعراء می خوانیم: «گفت: آیا وقتی دعا می کنید، از شما می شنوند، یا به شما سود یا زیان می رسانند؟ گفتند: نه؛ بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می کردند. گفت: آیا در آنچه می پرستیده اید، تأمل کرده اید؟ شما و پدران پیشین شما بی گمان همه ی آن ها جز پروردگار جهانیان، دشمن من اند؛ آن کس که مرا آفریده و همو راهنمایم می کند، و آن کس که به من خوراک می دهد و سیرابم می کند، و چون بیمار شوم، مرا درمان می بخشد.» (شعراء / ۷۲-۸۰).

در این بخش، ابراهیم به بت پرستان فهماند که بت ها نه صدای شما را می شنوند و نه هوش و عقل دارند، و نه سود و زبانی به شما می رسانند. پس چگونه شما که موجوداتی عاقل و شنوا هستید، چنان بت هایی را می پرستید؟ آنگاه به توصیف خداوند متعال و ذکر نعمت های معنوی و مادی او رو می کند تا با این مقایسه، عقل خفته ی بت پرستان را بیدار کند: «او کسی است که مرا آفرید، و همو مرا هدایت می کند. او کسی است که مرا غذا می دهد و سیراب می کند، و هنگامی که بیمار شوم، اوست که مرا شفا می دهد. و او کسی است که مرا می راند و بار دیگر زنده می کند. و او کسی است که طمع دارم گناهم را در روز جزا بیاورد.» (شعراء / ۷۸-۸۲).

خلاصه این که حضرت ابراهیم علیه السلام برای اثبات معبود حقیقی، ابتدا از «خالقیت» پروردگار سخن می گوید و آنگاه مقام ربوبیت او در همه ی مراحل را روشن می کند. گام نخست در استدلال، مرحله ی هدایت است؛ سپس مرحله ی «نعمت های مادی»، اعم از ایجاد زمینه و دفع موانع؛ و سرانجام مرحله ی «زندگی جاودانی» در سرای دیگر که در آنجا نیز ربوبیتش در چهره ی مواهب و آمرزش گناه جلوه گر می شود (تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۲۵۷-۲۵۹). همچنین حضرت ابراهیم علیه السلام در ماجرای شکستن بت ها کاری کرد تا عقل مردم بیدار و فطرت خداجویشان زنده شود تا خود سراغ خدا روند. حضرت ابراهیم علیه السلام با برهان های عقلی و زنده کردن عقل و فطرت، بت پرستان را متوجه خدا کرد؛ نه با نشان دادن خدا؛ که نه ممکن است و نه چنین بنایی بوده است. د/



الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا ءِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولَٰئِكَ لَهُمُ الْاَمْنٌ
 وَهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا ءَاتَيْنَاهَا اِبْرٰهِيْمَ عَلٰى
 قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجٰتٍ مِّنْ نَّشَآءٍ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ ﴿٨٣﴾
 وَوَهَبْنَا لِهٰرِ اِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ كُلًّا هٰدِيْنَا وَنُوْحًا هٰدِيْنَا
 مِّنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمٰنَ وَاَيُّوْبَ وَيُوْسُفَ
 وَمُوْسٰى وَهٰرُونَ وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ﴿٨٤﴾ وَزَكَرِيَّا
 وَيَحْيٰى وَعِيسٰى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿٨٥﴾ وَاسْمٰعِيْلَ
 وَالْيَسَعَ وَيُوْنُسَ وَلُوْطًا وَّكُلًّا فَضَّلْنَا عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ
 ﴿٨٦﴾ وَمِنْ اٰبَائِهِمْ وَذُرِّيَّتِهِمْ وَاِخْوَانِهِمْ وَاَجْتَبَيْنَاهُمْ
 وَهَدَيْنَاهُمْ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ﴿٨٧﴾ ذٰلِكَ هُدٰى اللّٰهُ يَهْدِي
 بِهٖ مَنْ يَّشَآءُ مِّنْ عِبَادِهٖ وَلَوْ اَشْرَكُوْا لَحِطَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوْا
 يَعْمَلُوْنَ ﴿٨٨﴾ اُولَٰئِكَ الَّذِيْنَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَ
 وَالتَّنْبِيْهَ فَاِنْ يَكْفُرْ بِهَا هٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوْا
 بِهَا بِكٰفِرِيْنَ ﴿٨٩﴾ اُولَٰئِكَ الَّذِيْنَ هَدٰى اللّٰهُ فَبِهٰدِيْهِمْ اِقْتَدِهٖ
 قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ ﴿٩٠﴾

کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به هیچ (شرك و) ظلمی نیامیختند، امنیت، صرفاً برای آنان است، و آنان اند که هدایت یافته اند.» ۸۲ (آری،) این (ها)، (دلیل (های) ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم. (بدین سان،) هر کس را بخواهیم (و شایسته بینیم)، در مراتب و درجاتی بالا می بریم. پروردگار تو، حکیم و بسیار داناست. ۸۳ اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم. هر يك (از آنان) را هدایت کردیم، و نوح را پیشتر هدایت کرده بودیم و از نسلش، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون (را هدایت کردیم. آری،) نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم. ۸۴ (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس (را هدایت کردیم). همه، از شایستگان بودند. ۸۵ و اسماعیل و یسع و یونس و لوط (را نیز هدایت کردیم)، و همگی را بر جهانیان (زمان خودشان) برتری دادیم. ۸۶

(همچنین) برخی از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان (را بر جهانیان برتری دادیم) و آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم. ۸۷ این، هدایت خداست که به وسیله آن، هر يك از بندگانش را که بخواهد (و شایسته ببیند)، هدایت می کند. و اگر (با همه ی برتری و مقامشان) شرك می ورزیدند، قطعاً کارهای (خوب) آنان تباه می شد. ۸۸ آنان، کسانی هستند که به ایشان کتاب (آسمانی) و (مقام) قضاوت و نبوت دادیم، و اگر اینان (که دعوتشان می کنی،) این (امور) را انکار کنند، حتماً افرادی دیگر را بدان می گماریم که به آن، کافر نخواهند بود. ۸۹ آن (پیامبر) ها، کسانی هستند که خدا هدایت شان کرده. بنابراین، راه آنان را پی گیر. بگو: در برابر این (رسالت و تبلیغ شریعت)، پاداشی از شما نمی خواهیم. این (پیامبر و کتابش) فقط یادآوری و پندی برای همه ی مردم جهان است. ۹۰

۸۲. بشارت به مؤمنان و هشدار به ستمگران؛ مصادیق ستم در آیه

در روایات، بیانات متفاوتی در باره‌ی این آیه آمده است:

اهمیت جایگاه تفسیری پیامبر ﷺ

در برخی تفاسیر، روایتی نقل شده که آیه‌ی نازل شده، بر مردم گران آمد. گفتند: ای رسول خدا، کدام ماست که (دست‌کم) به خود ستم نکرده باشد (بنابراین، هیچ‌یک مشمول ایمنی وعده داده شده در آیه که ستم‌گران از آن خارج شده‌اند، نیستیم)؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «منظور، آنچه شما فکر می‌کنید، نیست. آیا گفته‌ی بنده‌ی صالح خدا (لقمان) را نشنیده‌اید که می‌گوید: فرزندانم، برای خدا شریک قرار مده؛ زیرا شرک، ظلم بزرگی است؟ (لقمان/۱۳)» (تفسیر طبری، ج ۷، ص ۱۶۸؛ تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۳۶).

تعبیر روایت این است که برداشت غلطی که بدان اشاره شد، به شکلی فراگیر بر مردم یا بر اصحاب رسول خدا ﷺ سخت آمد. این یعنی آنان در حالی که زبانشان زبان قرآن بود و در فضای نزول آیات قرار داشتند، در فهم مقصود آیه، دچار مشکل جدی شدند. علاوه بر این، اساساً نکته‌ای که بر آنان پوشیده ماند، برای دیگری هم - مگر کسی که حامل الهی علم قرآن باشد - درک‌شدنی نخواهد بود؛ زیرا آیه به نحوی عمومی فرموده است «آن‌ها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ستم نیالودند...»، و عمومیت معنای ستم، شامل همه‌ی مصادیق می‌شود؛ همان‌طور که اصحاب درک کردند؛ ضمن آن‌که آیاتی از قرآن نیز بر این عمومیت اشعار دارد؛ مانند: «هر کس از حدود الهی تجاوز کند، به خویش‌تن ستم کرده است.» (طلاق/۱). رسول خدا ﷺ اما آیه را از این عموم خارج و مصادق مورد نظر آن را تنها شرک اعلام می‌کنند. این موضوع به ما یادآوری می‌کند که در فهم مراد الهی از آیات، به بیان آن حضرت یا جانشینان معصوم ایشان که کلامشان در حکم کلام ایشان است، محتاج‌ایم، و این نیاز، هیچ جایگزینی برای برآورده شدن ندارد (ن.ک: جمعه/۲).

خطر گناه

روایتی در تفسیر عیاشی نقل شده که از امام صادق ع سؤال شد: آیا زنا از موارد ظلم در آیه است؟ امام ع فرمود: «از این گناه به خدا پناه می‌برم؛ اما آن، گناهی است که اگر فاعلش توبه

کند، خدا به او نظر رحمت می‌کند.» و فرمود: «تکرارکننده‌ی زنا و سرقت و شرب خمر، مانند بت‌پرست است.» این روایت نیز عمومیت معنای ظلم در آیه‌ی شریف را رد می‌کند؛ اما شاید بتوان از آن دریافت که تکرار و اصرار بر گناه، موجب سلب ایمان از شخص و خروجش از دین می‌شود و از این بابت او را مشمول هشدار آیه می‌کند.

اهمیت ولایت ائمه ع

در برخی روایات، از جمله روایتی در کافی (ج ۱، ص ۴۱۳) از امام صادق ع نقل شده که منظور از نیامیختن ایمان به ظلم، نیامیختن فرامین پیامبر ص به امر ولایت ائمه ع است. در جمع این روایت با بند اول می‌توان از بیان روایت اخیر استفاده کرد که تکرار گناه را در حد شرک دانسته است. بر اساس تشابه اما در رتبه‌ای فراتر نیز اهمیت موضوع ولایت اهل‌بیت ع را می‌توان در حدی دانست که ضعف در آن، اساس ایمان را زیر سؤال می‌برد (ن.ک: مرآة‌العقول، ج ۵، ص ۹).

شرک خفی

چنان‌که ذکر شد، بر اساس روایت مذکور در بند نخست، آیه‌ی شریف، به شرک نظر دارد. معنای شرک در آیات قرآنی، شرک گرفتن صریح برای خدای متعال، یعنی چیزی را همتای او قرار دادن است؛ اما در روایات، اصطلاح «شرک خفی (پنهان)» نیز هست که شامل گناهان می‌شود. در روایتی از امام عسکری ع نقل شده است: «از گناهانی که آمرزیده نمی‌شود، سخن شخص است که کاش جز به فلان گناه مؤاخذه نمی‌شدم (کنایه از کوچک شمردن گناه) ... شرک ورزیدن در میان مردم، از حرکت آرام مورچه بر روی سنگی صاف در شبی تاریک، پنهان‌تر است.» (تحف‌العقول، ص ۴۸۷).

این نوع شرک، غیر از شرک قرار دادن صریح برای خدای متعال است. به کار بردن تعبیر شرک برای گناهان - به‌ویژه چنان‌که از روایت پیش فهمیده می‌شود، در حال تجزّی بر گناه و ساده انگاشتن آن - به این حقیقت برمی‌گردد که گناه، تسلیم شدن در برابر شیطان یا هوای نفس است. قرآن کریم، در هر دو مورد، تعبیر پرستش را به کار برده است: «آیا با شما ای فرزندان آدم عهد نکردم که شیطان را نپرستید؛ که او برای شما دشمن آشکاری است؟!» (یس/۶۰)؛ «آیا دیدی کسی که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده است...» (فرقان/۴۳) (ن.ک: ذاریات/۵۱).



وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ صَجَعْلُونَهُ قَرَأْتُمْ فَلَا تَعْلَمُونَ قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩٢﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ ط لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُحْزَنُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾ وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَؤُا قُلْ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٩٤﴾

زمانی که (یهودیان از سر لجابت) گفتند «خداوند هیچ چیزی بر هیچ انسانی نازل نکرده است»، (در حقیقت،) خدا را چنان که سزاوار اوست، توصیف نکردند و بزرگ نداشتند. بگو: چه کسی آن کتاب را که موسی آورد، نازل کرد که برای مردم (سراسر) نور و هدایت بود؟ (البته) شما آن را در کاغذهای پراکنده‌ای قرار دادید؛ (بخشی از) آن را آشکار می‌کنید و بسیاری (از آن، مانند اوصاف پیامبر اسلام) را مخفی نگه می‌دارید. (چگونه چنین سخنی می‌گویید؛) حال آن که (به وسیله وحی)، چیزهایی به شما آموزش داده شده که شما و اجداد و نیاکان‌تان نمی‌دانستید (و به طور معمول هم نمی‌توانستید بدانید). بگو: خدا (نازل کرده است). آنگاه آنان را مشغول بازی و در (پندار) باطل‌شان رها کن. ۹۱ این (قرآن نیز) کتابی است که آن را (برای اهداف مهمی) نازل کردیم و پر از خیر و برکت است و آنچه (از کتب آسمانی) را که پیش از خودش است، تصدیق می‌کند و (یکی از اهداف نزول

قرآن) این (است) که (اهالی مکه یعنی) مرکز شهرها (دنیای) و (دیگر) کسانی را که در اطراف آن (روی زمین پراکنده) هستند، هشدار دهی. کسانی که به آخرت ایمان دارند، به آن (نیز) ایمان می‌آورند، و (از برترین ویژگی‌های آنان این است که) ایشان بر نمازشان مراقبت می‌کنند (تا در وقت فضیلت و با آداب مناسبش ادا شود). ۹۲ چه کسی ستم‌کارتر است از آن که بر خدا دروغ بزند یا بگوید بر من وحی می‌شود؛ در حالی که هیچ چیزی بر او وحی نمی‌شود؛ و (همچنین) کسی که بگوید: «قطعاً من (نیز) مانند آنچه خدا نازل کرده، نازل می‌کنم»؟ اگر آن زمان را می‌دید که ستم‌کاران در سختی‌های جان‌کندن فرو رفته‌اند و فرشتگان (برای گرفتن جان‌شان) دست‌های خود را گشوده‌اند (و می‌گویند): «جان بگنید! امروز به سزای گفتار ناحق‌تان در باره خدا و تکبر در برابر آیات و نشانه‌هایش، به عذابی ذلت‌بار جزا داده می‌شوید.» (اگر آن اوضاع را می‌دید، قطعاً با صحنه‌ای هولناک مواجه می‌شدی). ۹۳ به راستی به تنهایی نزد ما آمده‌اید؛ همان‌گونه که در آغاز شما را آفریدیم؛ در حالی که آنچه (در دنیا) به شما بخشیده بودیم، رها کرده، پشت سر گذاشتید؛ و شفاعت‌کنندگان (خیالی) شما را که می‌پنداشتید در (سود و زیان رساندن به) شما، (با خدا) شریک هستند، همراه‌تان نمی‌بینیم. به راستی

که (پیوندهای) میان‌تان گسست و آنچه همواره (تکیه‌گاه خود) می‌پنداشتید، از نظرتان ناپدید شد. ۹۴

رسول خدا به سوی همه‌ی شما هستم.» (اعراف/۱۵۸) و ... به روشنی نشان می‌دهند که اسلام، يك آیین جهانی‌ست؛ ولی با توجه به این آیه‌ی شریف، این سؤال پیش می‌آید که «پس چرا هدف از بعثت پیامبر ﷺ، انذار و هدایت مردم مکه و کسانی که پیرامون آن هستند، گفته شده است؟ آیا این با جهانی بودن اسلام منافات ندارد؟».

این ایراد را بعضی از یهود و برخی از پیروان ادیان دیگر به زبان آورده‌اند (ر.ک: تفسیر المنار، ج ۷، ص ۶۲۱؛ تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۳۰۵). آنان، به گمان خود، حربه‌ی محکمی در برابر جهانی بودن اسلام یافته‌اند که آن را در منطقه‌ی خاصی محدود می‌کند.

با توجه به دو نکته می‌توان به این ایراد پاسخ داد و روشن کرد که این آیه نه تنها منافاتی با جهانی بودن اسلام ندارد، بلکه یکی از دلایل جهانی بودن آن نیز هست:

۱- قریه، در زبان قرآن، به معنی هرگونه آبادی است؛ مانند قریه در آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی یوسف که مقصودش پایتخت مصر است؛ یا قریه در آیه‌ی ۹۶ سوره‌ی اعراف که نقاط مسکونی موجود در روی زمین را اراده فرموده است و نه فقط روستاها را. از طرف دیگر، در روایات متعددی می‌خوانیم که خشکی‌های زمین، از زیر خانه‌ی کعبه گسترده شده‌اند؛ که همان «دحوالارض» (گسترش زمین) است (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۴۵). همچنین می‌دانیم که تمام کره‌ی زمین، در آغاز، به سبب باران‌های سیلابی، از آب پوشیده بود. پس آب‌ها به تدریج فرو نشستند و در نقاط پست زمین قرار گرفتند، و خشکی‌ها به تدریج از زیر آب سر بر آوردند. طبق روایات اسلامی، نخستین نقطه‌ای که از زیر آب سر بر آورد، سرزمین مکه بود. البته اگر این سرزمین در حال حاضر مرتفع‌ترین زمین دنیا نیست، هیچ‌گونه منافاتی با این سخن ندارد؛ زیرا از آن روز صدها میلیون سال می‌گذرد و تا کنون وضع نقاط روی زمین به کلی دگرگون شده؛ بعضی از کوه‌ها در اعماق اقیانوس‌ها قرار گرفته و برخی از اعماق اقیانوس‌ها نیز به قله‌ی کوه تبدیل شده، و این از مسلمات علم زمین‌شناسی و جغرافیای طبیعی‌ست.

۲- کلمه‌ی اُم نیز به معنی اصل و اساس و ابتدا و آغاز هر چیزی‌ست. با توجه به آنچه گفته شد، روشن می‌شود که چون مکه، اصل و آغاز پیدایش تمام خشکی‌های روی زمین بوده، «و من حولها» (کسانی که پیرامون آن هستند)، شامل تمام مردم روی زمین می‌شود. آیاتی که در ابتدا ذکر شد و همچنین نامه‌های فراوانی که پیامبر ﷺ برای زمامداران بزرگ دنیا مانند پادشاهان ایران، مصر، روم و غیر آن‌ها نوشتند نیز گواه دیگری بر این موضوع است (همان، صص ۳۴۶-۳۴۶). اَب

۹۲. اسلام؛ آیینی جهانی و نه عصری و مصری (محدود به زمان و مکان)

الفاظ و محتوای برخی آیات قرآن کریم، امر جهانی بودن شریعت مبین اسلام را بر مخاطبان این کتاب حکیم مشتبه می‌کند؛ تا جایی که اسلام را دینی عصری و محدود به زمان (زمان جاهلیت)، یا مصری و محدود به مکان (سرزمین حجاز) معرفی می‌کنند؛ لکن تفقه در آیات قرآن و فهم صحیح الفاظ و مفاهیم موجود در آن، این شبهه را دفع خواهد کرد.

راز ام‌القری بودن مکه

غرض خداوند متعال از خلقت انسان، هدایت او به سمت کمال و سعادت، از طریق انذار توسط وحی است. انذار، به معنای توجه دادن به مسئولیت‌ها و ترساندن از ترك وظایف است؛ که مهم‌ترین برنامه‌ی قرآن به‌ویژه در برابر اشخاص سرکش و طغیانگر است. در این آیه، خداوند، مخاطب اصلی این برنامه را ام‌القری یعنی سرزمین مکه و همسایگان و مجاوران آن معرفی کرده است. در بیان علل ام‌القری بودن مکه، موارد ذیل ذکر شده است:

۱. مکه، اولین زمینی‌ست که خلق شده، و گسترده شدن زمین از آنجا آغاز شده است. بنابراین، مکه، نقطه‌ای‌ست که منشأ پیدایش کره‌ی زمین است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۱۸۴)، و از این رو، سایر نقاط زمین، حول مکه است (اطیب‌البیان، ج ۵، ص ۱۳۸).

۲. خداوند متعال به مکه عنایت خاص دارد؛ چراکه مکه‌ی معظمه، حرم خداوند است و دعوت اسلامی از آنجا شروع شده و به سایر نواحی عالم انتشار یافته است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۷، ص ۳۸۸).

۳. اُم، به معنی چیزی‌ست که مقصود و مورد توجه باشد. پس به اعتبار مورد توجه بودن شهر مکه یا اهالی آنجا که عنوان مرجعیت و مقصود بودن برای مسلمین از نظر دعوت به اسلام و حق دارند، بدین شهر، ام‌القری گفته شده است؛ زیرا گذشته از این‌که اهالی این شهر در بهترین محل و در جوار خانه‌ی خدا قرار گرفته‌اند، از جهت تبلیغ، انذار و تبشیر هم در محیطی هستند که امکان عملی برای دعوت و مذاکرات دارند (تفسیر روشن، ج ۸، ص ۸۵).

دفع شبهه‌ی اختصاص اسلام به سرزمین حجاز و شهر مکه

برخی از آیات قرآن - که شماری از آن‌ها نیز مکی‌ست، از جمله:

۱. «هدف من این است که همه‌ی شما و کسانی را که سخنم به آن‌ها می‌رسد، با قرآن انذار کنم.» (انعام/۱۹)؛ ۲. «این قرآن، وسیله‌ی تذکر جهانیان است.» (انعام/۹۰)؛ ۳. «بگو: ای مردم، من



لن

﴿١٥﴾ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَالِقُ تُوْفِكُونَ ﴿١٥﴾ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٦﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الَّيَّوْمَ لَتْمَتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ ط قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١٧﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿١٨﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ طَلْعِهَا قِنَوَاتٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُشَابِهٍ ط أَنْظُرُوا إِلَى الثَّمَرَةِ إِذَا آثَمَتْ وَبِنَعَةِ رَبِّ فِي ذَلِكَمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٩﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ ﴿٢٠﴾ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾

خداوند، دانه‌ها و هسته‌ها را (در دل زمین) می‌شکافد. (موجود) زنده را از (موادی) بی‌جان بیرون می‌کشد و (مواد) بی‌جان را از (موجود) زنده خارج می‌کند. این است «الله». پس چگونه (از مسیر حقیقت) برگردانده می‌شود؟ ۹۵ (او،) شکافنده‌ی سپیده‌دم (است) و شب را (مایه‌ی) آرامش، و خورشید و ماه را (معیاری) برای محاسبه‌ی (زمان) قرار داد. این اندازه‌گیری (دقیقِ خداوند) شکست‌ناپذیر و بسیار داناست. ۹۶ او کسی‌ست که ستارگان را برای شما قرار داد تا به وسیله‌ی آن‌ها، در تاریکی‌های خشکی و دریا راه یابید. بی‌شک نشانه‌ها(ی خود) را برای افرادی که دانا هستند، بیان کرده‌ایم. ۹۷ او کسی‌ست که شما را از یک‌تن پدید آورد، و (برخی از شما، در) قرارگاه (دنیا)، و (بعضی دیگر در صُلب پدران یا رحم مادران‌تان که) محل امانت (است، هستید). بی‌گمان نشانه‌ها(ی خود)

را برای افرادی که می‌فهمند، بیان کرده‌ایم. ۹۸ او کسی‌ست که از آسمان، آبی را فرو فرستاد. سپس به وسیله‌ی آن، جوانه‌ی هر چیزی را (که قابل رویش باشد)، خارج کردیم؛ بدین‌صورت که از آن (دانه‌ی کوچک و خشک)، جوانه و ساقه‌ی سبزی بیرون آوردیم؛ که از آن، دانه‌های روی هم چیده‌شده بیرون می‌آوریم، و از شکوفه‌های درختان خرما، خوشه‌های نزدیک به هم (و در دسترس بیرون می‌آوریم)، و (با آن آب)، باغ‌هایی از درختان انگور و زیتون و انار را که (گاه) شبیه به هم و (گاه) بی‌شباهت‌اند (، رویان‌دیم). هنگامی‌که به بار می‌نشیند، به میوه‌ی آن و (نحوه‌ی) رسیدنش بنگرید. قطعاً در آن نشانه‌هایی برای افرادی که ایمان دارند، وجود دارد. ۹۹ و جنیان را شریکانی برای خداوند قرار دادند؛ حال آن‌که (خدا) آنان را آفریده است. و بدون آگاهی و به دروغ، پسران و دخترانی به او نسبت دادند؛ (ولی) او بسیار منزّه و برتر از توصیف (شک‌آلود) آنان است. ۱۰۰ (او) آسمان‌ها و زمین را بدون نمونه‌ی پیشین آفریده است. چگونه فرزندی دارد؛ با این‌که همسری نداشته است و همه چیز را آفریده و از هر کاری به‌خوبی آگاه است؟ ۱۰۱

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۹۵. مقصود از حیات و ممات در فرهنگ قرآن کریم

حیات، حالت مقابل ممات که از آثارش، حرکت و حس داشتن است، گرچه دارای مراتبی اعم از حیات نباتی، حیوانی، انسانی، معنوی، حیات اخروی و ... است، مرتبه‌ای حقیقی نیز دارد که آمیخته به هلاک و موت نیست؛ بلکه اصیل، ذاتی، ثابت، ازلی و ابدیست. این مرتبه از حیات، حیات خداوند است، و سایر مراتب آن، مراتب نازل و متأخر از مرتبه‌ی حیات الهیست (التحقیق، ج ۲، صص ۳۳۷-۳۳۸).

حیات، گاهی - مانند ایمان در برابر کفر - صرفاً معنویست، و زمانی - همچون حیات مصطلح انسان و سایر جانداران - مادی و ظاهریست. نسبت دادن حیات به زمین نیز از آن جهت است که خاک به سبب قرار گرفتن در جوار نبات، گیاه می‌شود، می‌روید و می‌رویاند. پس زمین نیز زنده می‌شود؛ چنان‌که گاهی مرده است.

در قرآن کریم آمده که خداوند، کافران را مرده، و مؤمنان را زنده می‌شمارد. مفسران، ذیل آیه‌ی ۷۰ سوره‌ی یس که رسالت قرآن را چنین تبیین می‌کند که «تا افرادی را که زنده‌اند، بیم دهد (و بر کافران اتمام حجت شود) و فرمان عذاب بر آنان مسلّم شود»، قائل‌اند که به قرینه‌ی مقابله (زنده با کافر)، خداوند، کافر را مرده می‌داند؛ چرا که فرمود افرادی را که زنده‌اند، بیم دهد و کافران (افرادی که مرده‌اند) را اتمام حجت کند (تسنیم، ج ۲، ص ۱۴۵).

حضرت علی علیه السلام نیز در تبیین صفات فاسق، او را مرده می‌خواند و می‌فرماید: «چهره‌ی ظاهر او، چهره‌ی انسان، و قلبش قلب حیوان درنده است. راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن سو برود، و راه خطا و باطل را نمی‌داند که از آن بپرهیزد. پس مرده‌ایست در میان زندگان» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۷). همچنین در مقام تبیین اهمیت امر به معروف و نهی از منکر فرموده است: «تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، چونان قطره‌ای در برابر دریای موج و پهنای است، و کسانی که انکار منکر با زبان و قلب و دست را رها کرده‌اند، مرده‌ای در میان زندگان هستند (همان، حکمت ۳۷۴). امام باقر علیه السلام نیز بر اساس همین معنای وسیع موت و حیات در قرآن کریم فرموده است: «حضرت مهدی (عج) هنگام ظهورش زمین مرده را زنده می‌کند.» (کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۸۵). در آیات قرآن کریم داریم که حکومت عدل الهی، زمین را زنده می‌کند، و دین، مایه‌ی حیات فرد و جامعه است (انفال/۲۴). پس

دین‌داری، زنده بودن است، و بی‌دینی، محرومیت از حیات. از این‌رو آیه‌ی «بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می‌کند» (حدید/۱۷)، بر بیداری دل مرده به وسیله‌ی توبه تطبیق شده است (تسنیم، ج ۱۳، صص ۵۹۶-۵۹۸).

مراد از خارج کردن اموات از احیاء و بالعکس

اگرچه ممکن است منظور از مرده بودن و زندگی در آیه‌ی شریف، اعم از کفر و ایمان باشد و شامل زنده کردن گیاهان مرده و حیوانات و حتی زنده کردن زمین مرده نیز بشود، شاید مراد خداوند از «بیرون کردن زنده از مرده» و به عکس، به وجود آوردن مؤمن از صلب پدر کافر، و بیرون آوردن کافر از صلب پدر مؤمن باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۳، ص ۲۱۲)؛ چون خدای متعال، ایمان را حیات و نور، و کفر را مرگ و ظلمت خوانده و فرموده است: «آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم تا با آن در میان مردم راه برود، همانند کسیست که در ظلمت‌هاست و از آن خارج نمی‌شود؟» (انعام/۱۲۲). امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرموده است: «مؤمن، هنگامی که وفات می‌کند، در حقیقت نمی‌میرد. مرده‌ی حقیقی، شخص کافر است.» (البرهان، ج ۱، ص ۶۰۷).

اثبات اختیار انسان

نظام پیدایش حیات از موجودات مرده، و پیدایش مردگان از موجودات زنده، يك نظام دائمی و عمومی در جهان آفرینش است. در همین نظام است که خداوند، افراد شرور و آلوده و بی‌ایمانی را از نسل افراد پاک می‌آفریند و بالعکس، و از قضا همین موضوع، نشانه‌ای آشکار برای وجود اراده و اختیار در انسان برای عمل به تکالیف است (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۵۷). از این رو هیچ‌گاه اختیار انسان در عمل به تکالیف، سلب یا نفی نمی‌شود و انسان طبعاً مختار به عمل به تکالیف است. نکته‌ی اساسی اما این است که از طرفی، نظام الهی، در قالب دین، حوزه‌ی اختیار انسان را جهت داده است، و از طرف دیگر، نظام شیطان، در قالب هوامداری و هوس‌محوری؛ و این انسان است که باید مبتنی بر اختیار خود، یکی از دو مسیر را انتخاب کند. بنابراین، کسی که در مدار شهوت و غضب قرار گرفته و به هواهای نفسانی خود عمل می‌کند، داد مختار بودن و بر محور اختیار رفتار کردن را سر ندهد؛ همچنین کسی که به دستوره‌ی الهی عمل می‌کند، خود را محدود و دربند نبیند؛ چراکه هر دو بنده‌اند. اولی، بنده‌ی شیطان محدود و خطاکار است که بندگی‌اش عین اسارت و ذلت است؛ و دیگری، بنده‌ی خدای نامحدود که بندگی‌اش عین آزادی و عزت و سربلندیست. /ب



ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ
 وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٦﴾ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ
 الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٧﴾ قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ
 مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا
 عَلَيْكُمْ بِحَفِيفٍ ﴿١٨﴾ وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا
 دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَنَّ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾ اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ
 مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿٢٠﴾
 وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيفًا
 وَمَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿٢١﴾ وَلَا تَسْجُدُوا لِلَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ
 دُونِ اللَّهِ يَفْسِقُوا اللَّهُ عَدَاوًا بَغِيرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ
 أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ ﴿٢٢﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ
 لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا
 جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٣﴾ وَنُقَلِّبُ أَفْعَادَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا
 لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَدْرُفُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٢٤﴾

این است «الله»؛ پروردگار شما که هیچ خدایی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز. بنابراین، او را بپرستید. او نگهبان همه چیز است. ۱۰۲ چشم‌ها، او را نمی‌بینند، و او چشم‌ها (و صاحبان چشم‌ها) را می‌بیند، و اوست که باریک‌بین و آگاه است. ۱۰۳ به راستی دلایلی روشن از سوی پروردگارتان برایتان آمده است. پس هر که (با بصیرت) نگاه کند، به نفع خودش است، و هر که چشمانش را ببندد، به ضرر خودش است. من بر (اعمال) شما نگهبان نیستم (تا جزایتان دهم). ۱۰۴ این چنین آیات و نشانه‌ها (ی خود) را تکرار و به شکل‌های گوناگون بیان می‌کنیم، و (این توضیح دادن)، به این می‌انجامد که بگویند «تو (قرآن را از اهل کتاب) آموخته‌ای»؛ و هدف این است که قرآن را برای افرادی که دانا هستند، توضیح دهیم. ۱۰۵ از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده، پیروی کن. هیچ خدایی جز او نیست، و

از مشرکان روی گردان. ۱۰۶ اگر خدا می‌خواست، شرك نمی‌ورزیدند؛ (ولی انسان را مختار آفریدیم)، و ما تو را بر آنان نگهبان قرار ندادیم، و تو عهده‌دار (سعادت) آنان (در آخرت) نیستی. ۱۰۷ به کسانی که آنان به جای خدا می‌پرستند، دشنام ندهید؛ که آنان نیز بدون آگاهی و از روی دشمنی، به خدا دشنام خواهند داد. این چنین برای هر امتی کردارشان را آراستیم؛ سپس بازگشت آنان به پیشگاه پروردگارشان است؛ آنگاه آنان را از کارهایشان باخبر می‌کند. ۱۰۸ آنان با قاطعیت تمام به خدا سوگند خوردند که اگر معجزه‌ای (که می‌خواهند)، برایشان بیاید، حتماً به آن ایمان می‌آورند. بگو: معجزات فقط در اختیار خداست. شما (مسلمانان) چه می‌دانید؟ هنگامی که آن (معجزات هم) بیاید، ایمان نمی‌آورند؛ ۱۰۹ (زیرا به سزای کفر و لجابت‌شان) دل‌ها و چشم‌هایشان را وارونه می‌کنیم (تا حق را نفهمند و ایمان نیاورند)؛ همان‌طور که اولین بار (دعوت شدند؛ ولی) به آن ایمان نیاوردند، و در حالی که سرگردان‌اند، آنان را در طغیان‌شان رها می‌کنیم. ۱۱۰

۱۰۸. نهی از دشنام به هر نوع تفکر و گرایش

«سب»، به معنی محدود کردن و محصور کردن غلو و آزادی دیگریست، و از مصادیق آن، بدگویی و ناسزا گفتن و سخن زشت زدن است که موجب محدودیت می‌شود و آزادی مقام و علو مرتبه‌ی طرف مقابل را از بین می‌برد (التحقیق، ج ۵، ص ۱۴). در آیه‌ی شریف، مراد از سب، ناسزا و دشنام‌گویی به کسانیست که غیر خدا را می‌پرستند و می‌خوانند. این عمل (سب آنان)، سبب محدود و محصور شدن آن‌ها می‌شود؛ طوری که دیگر نمی‌توانند آزادانه فکر کنند، و در نتیجه، به خداوند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دین بدگویی می‌کنند.

این بدگویی آن‌ها، دو علت دارد: ۱. احساساتشان به سبب دشنام مسلمین تحریک می‌شود و عداوت و دشمنی‌شان شدت می‌یابد؛ در صورتی که مسلمانان باید پیوسته بکوشند افکار مخالفان و قلوب آن‌ها را با نرمی و تفهیم و گفتار مستدل، به حقایق دین اسلام نزدیک و متمایل کنند و در پی تألیف قلوب آنان باشند؛ ۲. آگاهی نداشتن و عالم نبودن آن‌ها به حقایق و خصوصیات و امتیازات دین مقدس اسلام (تفسیر روشن، ج ۸، ص ۱۲۵).

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: مخالفان ما، سه نوع خبر در فضایل ما جعل کرده‌اند: ۱- غلو؛ ۲- کوتاهی در حق ما؛ ۳- تصریح به بدی‌های دشمنان ما و دشنام دادن به آنان. وقتی مردم، اخبار غلو آن دسته را می‌شنوند، شیعیان ما را تکفیر می‌کنند و می‌گویند که شیعه، قائل به ربوبیت ائمه خود است؛ وقتی کوتاهی در حق ما را می‌شنوند، به آن معتقد می‌شوند؛ و وقتی بدی‌های دشمنان ما و دشنام به آنان را می‌شنوند، ما را دشنام می‌دهند (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۲-۳۰۴). این در حالیست که خداوند می‌فرماید: «کسانی را که مشرکان می‌پرستند، دشنام ندهید؛ چراکه آنان نیز خدا را ستم‌کارانه و جاهلانه دشنام خواهند داد.» (انعام/۱۰۸).

شُرک؛ نتیجه‌ی دشنام به تفکرات باطل

از حضرت صادق علیه السلام در باره‌ی این حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که «شُرک، مخفی‌تر از راه رفتن مورچه بر سنگ صاف در شب تاریک است.» سؤال کردند. حضرت فرمود: «مؤمنین، معبودان مشرکان را دشنام می‌دهند. این سبب می‌شود که آن‌ها نیز

خداوند را سب کنند. از این جهت، این مؤمن، در سب خدا با آن کافر مشرک شریک شده است؛ چون سبب شده که او خداوند را سب کند.» (اطیب البیان، ج ۵، ص ۱۶۷). پس جامعه‌ی اسلامی باید توجه کند که منطق اسلام در برخورد با کفار و مشرکان، دعوت مبتنی بر استدلال است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم که اسوه و سرمشق مسلمین هستند نیز برای دعوت انسان‌ها به دین حق الهی یعنی اسلام، به سه مسیر راه‌نمایی شده‌اند: ۱. حکمت؛ ۲. موعظه‌ی حسنه؛ ۳. جدال احسن (نحل/۱۲۵)؛ که در هیچ‌یک از این مسیرهای سه‌گانه، دشنام و بدگویی راه و جایی ندارد.

اصیل بودن هدایت؛ نه دفاع نابخردانه از حقایق

بی‌شک هر صاحب ایدئولوژی و معتقد به مکتبی، به معتقدات و تفکرات خود علاقه‌مند است و بدان‌ها تعصب می‌ورزد؛ خواه مسلمان و حق باشد، که تعصبش عقلانی و مبتنی بر منطق است، و خواه غیرمسلمان و باطل. مبتنی بر همین اصل باید توجه کرد که برای دفاع از حقانیت اسلام نمی‌توان به شیوه‌ی باطلی چون دشنام دادن و بدگفتی متمسک شد؛ چراکه دفاع از اسلام به هر قیمتی، حتی به قیمت استفاده از روش باطل، در منطق اسلام پذیرفتنی نیست؛ بلکه آنچه در اسلام اصالت دارد، هدایت انسان‌ها و دعوت آنان به سمت حقایق است. بنابراین اگر ما با دفاع غیرعقلانی از دین، سبب دور شدن مردم از دین و بدنامی دین شویم، نه تنها از آن دفاع نکرده‌ایم، بلکه بالاترین ضربه‌ها را نیز به دین زده‌ایم. پس مسلمانان غیور، در عین داشتن غیرت در باره‌ی مبانی و اصول دینی لازم است که این غیرت را در مجرای تفکر و عقلانیت به جریان اندازند.

حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین، بعد از آن که یارانش شامیان را دشنام دادند، به آن‌ها فرمود: «من خوش ندارم که شما دشنام‌دهنده باشید؛ اما اگر کردارشان را بیان و حالات آنان را بازگو می‌کردید، به سخن راست نزدیک‌تر و عذرپذیرتر بود. خوب بود به جای دشنام دادن به آنان، می‌گفتید: خدایا، خون ما و آن‌ها را حفظ کن، بین ما و آنان اصلاح فرما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کن تا آنان که جاهلاند، حق را بشناسند، و آنان که با حق می‌ستیزند، پشیمان شوند و به حق بازگردند.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۶). / ب